

# علوم انسانی اسلامی و علم دینی از دید آیت الله مصباح یزدی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۲۲

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

مهدی عبداللہی\*

## چکیده

به باور آیت الله مصباح یزدی، اسلامی سازی علوم یکی از ضروری ترین مسایل فرهنگی ماست که مسئله علم یکی از مسایل فرعی آن می باشد. در بخش نخست مقاله پیش رو به تحریر دیدگاه وی در مسئله علم دینی پرداخته شده است. بنا به تعریف وی، علم مجموعه مسایلی است تشکیل شده از موضوع و محمول که موضوعات آنها جزئیات یا اجزای یک موضوع واحد هستند. دین نیز در تعریف برگزیده وی، اسلام ناب می باشد که هدف اصلی آن نشان دادن راه سعادت به انسان هاست. بر این اساس، آن دسته از علوم توصیفی که در مبانی، ارزش ها یا روش هایشان با یکی از مؤلفه های دین (باورها، ارزش ها و احکام) مرز مشترک داشته باشند، می توانند دینی یا غیردینی باشند. در حوزه علوم دستوری نیز می توان این علوم را با توجه به هماهنگی ارزش های حاکم بر آنها با دستورهای دینی به

\*. استادیار مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران. (mabd1307@gmail.com)

دینی و غیردینی تقسیم کرد.

بخش دوم مقاله گام‌های تولید علم دینی یا اسلامی سازی علوم از دید استاد مصباح‌یزدی را به تصویر کشیده است. برای تحقق این هدف باید دو گام اساسی برداشته شود: الف) نقد علوم و نظریه‌های موجود از دو دید درونی و بیرونی؛ ب) بنیان‌گذاری مبانی فلسفی (معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی) و دین‌شناختی سازگار با اسلام.

**واژگان کلیدی:** اسلامی سازی علوم انسانی، علم دینی، علوم توصیفی دینی، علوم دستوری دینی، مبانی فلسفی علوم، مصباح‌یزدی.

## مقدمه

مسئله علم دینی و تحول در علوم انسانی یکی از دغدغه‌های بنیادین رهبران و نظریه‌پردازان اسلامی بوده است. آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی نیز از پیشگامان طرح این بحث هستند. نوشتار پیش‌رو درصدد آن است که با استناد به آثار حضرت استاد، دیدگاه وی را در مسئله یادشده به‌طور روشن تبیین کند. به‌باور نگارنده، سخنان جناب استاد در این وادی گویاست و نیاز چندانی به تشریح و تفسیر ندارند؛ از این رو، عمده آنچه در مقاله پیش‌رو خواهد آمد، جان‌مایه سخنان حضرت استاد است.

## چیستی مسئله علم دینی

مسئله ما نسبت میان دانش وحی‌بنیان با دانش علم‌بنیان است، یعنی چه نسبتی برقرار است میان دانشی که از راه وحی و الهام به اولیای الهی به دست بشر

می‌رسد، با دانش‌هایی که برآمده از منابع متعارف معرفت (عقل، تجربه حسی و شهود) هستند، به ویژه هنگامی که میان این دو دسته تعارض واقعی یا وهمی وجود داشته باشد (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۵-۱۶). مسئله رابطه میان یافته‌های علمی جدید با آموزه‌های دینی از قدیم یکی از دغدغه‌های معقول و منطقی عالمان دین و متدینان علم‌دوست بوده است. از این رو، «یکی از نقاط حساس و راهبردی در راه تحقق هدف سترگ تولید علم در محیط اسلامی، روشن ساختن رابطه میان دین اسلام با علم (خواه علوم طبیعی و خواه انسانی) و حل مسائل و پاسخ به شبهات مربوط به آن است». این مسئله یکی از گلوگاه‌های استراتژیک نظام برای فتح قله‌های آرمانی خویش است که تبیین صحیح آن کمکی شایان به تحقق اهداف متعالی انقلاب خواهد کرد» (همان، ص ۲۵-۲۶). توجه به این مسئله باعث پیدایش اصطلاح جدیدی در فضای فکری و فرهنگی جامعه علمی کشور شد که به «مبحث علم دینی» معروف شد (همان، ص ۲۸).

### جایگاه بحث علم دینی در مسئله اسلامی‌سازی علوم

تقسیم علم به دینی و غیردینی و تبدیل آن به کانون مباحث مربوط به دانشگاه اسلامی از اساس کاری سنجیده نبوده است. اولویت اول نظام در این حیطه، اسلامی‌کردن دانشگاه‌ها و مصون‌سازی آنها در برابر تهاجم‌های فرهنگی، انحراف‌های فکری و عملی و تضادهای ارزشی است که قشر فرهیخته کشور اسلامی را آماج حمله‌های خود قرار داده است. البته در این میان، یکی از



مسائلی که باید به آن پرداخت، آسیب‌شناسی علوم دانشگاهی، از نظر الف) مطابقت توصیف و تبیین‌های آنها با واقعیت و ب) مطابقت دستورالعمل‌های آنها با ارزش‌های اسلامی است.

علوم رایج در دانشگاه‌ها کمبودها و اشتباه‌هایی دارد که باید با روش علمی نقادی و برطرف شود. شناسایی این اشکال‌ها می‌تواند به این هدف کمک کند که؛ اولاً، علوم رایج در دانشگاه‌های خودمان، با اهداف و آرمان‌های اسلامی منافات نداشته باشد؛ ثانیاً، بتواند نگرش جهانی نسبت به علم را متحول کند (همان، ص ۲۸ - ۲۹).

تکیه بر نادرستی علوم غربی به دو دلیل است:

الف) این علوم بر فضای علمی و دانشگاهی ما سیطره دارند.

ب) علوم انسانی نرم‌افزار مدیریت کشور و تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان در ساحت‌های گوناگون اجتماعی شمرده می‌شوند. به همین جهت، در تاروپود جامعه و ساختار اداری و سیاسی کشور ریشه دوانده، حیات اجتماعی ما را به شدت تحت تأثیر قرار داده است (همان، ص ۳۳).

مهم‌ترین علت طرح بحث علم دینی در جامعه علمی ما این بود که علوم رایج در محافل علمی ما برای خود نسبتی با دین تعریف کرده است که ناشی از مبانی سکولار بلکه نگاه ضددینی پایه‌گذاران آن است. این نگاه غلط به نتایج هولناکی برای بشریت انجامیده است که امروزه برخی از آثار آن در حوزه‌های گوناگون اعتقادی، ارزشی و عملی مشهود است. هدف از کنکاش در رابطه علم و دین و طرح علم دینی آن است که این رابطه به شکل صحیح بررسی شود و

خدمات متقابل علم و دین به یکدیگر در قالب علم دینی به تصویر کشیده شود (همان، ص ۲۰۳-۲۰۴).

به نظر می‌رسد بحث از این مسئله که آیا علم دارای دو گونه دینی و غیردینی است یا یک نوع علم بیشتر وجود ندارد و اینکه ویژگی‌های هر کدام چیست و امتیازات هر یک کدام است، مسئله اصلی ما نیست بلکه باید آن را مسئله‌ای فرعی تلقی کرد که نباید باعث غفلت از بحث اصلی شود (همان، ص ۳۰).  
بر این اساس، باید جایگاه مبحث علم دینی، رابطه علم و دین و اسلامی‌سازی علوم در هندسه مباحث اصلی روشن شود.

### ۱. ضرورت اسلامی‌سازی علوم

فرهنگ در عام‌ترین تعریفش، دربردارنده مؤلفه‌هایی مانند باورها، ارزش‌ها، انگیزه‌ها، خط، زبان، هنر و موارث ملی، بومی و قومی می‌شود اما برخی از این عناصر در طول برخی دیگر قرار داشته، نقش اساسی در شکل‌دادن آنها بازی می‌کنند. اساس فرهنگ را باورها و ارزش‌ها تشکیل می‌دهند و دیگر عناصر فروع آن شمرده می‌شوند.

بنیادی‌ترین بخش فرهنگ، نوع نگرش و درک افراد نسبت به هستی است که از آن به هستی‌شناسی یا جهان‌بینی تعبیر می‌شود. مبانی هستی‌شناختی به ذهن افراد شکل می‌دهند و دیگر حقایق و روابط موجود میان آنها، در این چارچوب تفسیر و فهم می‌شوند. این قالب فکری در مرحله بعد، نظام ارزشی و رفتاری متناسب با خود را پدید می‌آورد که رفتارهای اختیاری انسان‌ها را هدایت می‌کند و نظام‌های اخلاقی، حقوقی و سیاسی جامعه را شکل می‌دهد. ارزش‌ها نیز از سوی دیگر، انگیزه‌های مناسب را در افراد پدید و تقویت کرده، ظهور رفتارهای هماهنگ با



نظام باورها و ارزش‌ها را باعث می‌شوند (همان، ص ۱۹ - ۲۰).

باورها، ارزش‌ها و انگیزه‌ها سه رکن بنیادین فرهنگ شمرده می‌شوند که تجلی آنها در قالب نمادها بخش‌های دیگر فرهنگ را پدید می‌آورند. زبان، خط، هنر و برخی آداب و رسوم نمادین در فرهنگ‌های گوناگون بازتاب همان زیربناهای اصلی فرهنگی هستند. از این رو است که تمایز فرهنگ‌ها به‌طور عمده در تفاوت‌های جوامع در زیرساخت‌های فکری و ارزشی نهفته است و به همین علت، تحول در باورها و ارزش‌های یک جامعه می‌تواند دیگر اجزای فرهنگ آن را تحت تأثیر قرار دهد (همان، ص ۲۰).

## ۲. اختلاف در ماهیت اسلامی‌سازی علوم و برداشت‌های نادرست از آن

یکی از نخستین گام‌ها برای حل یک مسئله، روشن‌شدن ماهیت مسئله و معنای آن است. هنوز هم برای بسیاری از استادان و اهل علم، معنای اسلامی‌کردن علوم، ضرورت و هدف آن روشن نیست و در این باره وحدت نظری وجود ندارد. کسانی به همین علت با اصل این موضوع مخالفت می‌کنند. حتی در میان کسانی که به این تحول باورمند هستند، تصوراتی گوناگون و گاه غیرواقعی وجود دارد که سرانجام به سوءتفاهم در میان اندیشمندان دامن زده، احتمال شکست این طرح عظیم و در نتیجه، ناامیدی از دستیابی به اهداف بلند انقلاب اسلامی را قوت می‌بخشد (همان، ص ۳۰ - ۳۱).

۱. گاهی چنین القا می‌شود که طرح مسئله اسلامی‌سازی علوم یک شعار سیاسی و برخاسته از انگیزه‌های سیاسی یا ملی است؛ به این معنا که چنین

پنداشته می‌شود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، و جهت‌گیری نه شرقی و نه غربی آن، سیاست‌مداران این شعار را برای تحقق اهداف استقلال‌طلبانه و بیگانه‌ستیزانه خود مطرح کردند. آنها برای این کار انگیزه سیاسی داشتند و می‌خواستند از گرایش‌های ملی مردم استفاده کرده، عواطف مردم را در مقابل کسانی که سال‌ها به آنها ظلم و ستم کرده بودند، تحریک کنند. بر این اساس استدلال می‌شود که ما باید همه علوم پایه، تجربی و انسانی موجود را دور بریزیم و علمی جدید بومی تولید کنیم تا حتی در علم نیز نیازی به جهان‌خواران و قدرت‌های ظالم نداشته باشیم.

این برداشت صحیح نیست، زیرا گرایش‌های ملی - به فرض آنکه در مواردی هم صحیح و کارآمد باشد - بی‌گمان در مقام کشف حقیقت و پاسخ به پرسش‌های مربوط به شناخت واقعیات کارایی ندارند و نباید در حل مسائل علمی و فلسفی دخالت داده شوند، چه رسد به اینکه نام دین و اسلام بر آن نهاده شود (همان، صص ۳۱ و صص ۲۳۵-۲۳۶)

۲. برخی دیگر بر این باور هستند که علوم رایج بر اساس دیدگاهی شیطانی و با اهدافی تجاوزگرانه بنا شده‌اند و هرگز برای تحقق اهداف اسلامی و انقلابی کارایی ندارند. به همین علت باید علمی مستقل پدید آورد که برای اهداف اسلامی مفید واقع شوند!

این‌گونه برداشت‌های نادرست از موضوع ناشی از عدم توجه به محل نزاع است که به نتایجی ناصحیح نیز می‌انجامد (همان، ص ۳۱).

۳. برخی دیگر از مخالفان علم دینی با برداشتی خاص از علم دینی، آن را به



یک معنای غیرمعقول فروکاسته سپس با یک مغالطه آشکار، حکم آن را به مطلق علم دینی تعمیم می‌دهند. به پندار وی، علوم موجود دانشگاهی یک‌سره غیردینی هستند و اسلامی‌سازی علوم به معنای کنارگذاشتن همه علوم رایج و بنیان‌گذاری علمی است با روش‌ها و نتایجی متفاوت که مسائل علوم رایج را فقط با استفاده از آیات و احادیث حل کنند.

پاسخ این است که ما هرگز ادعا نکرده‌ایم که باید تمام علوم کنار گذاشته شوند و قضایای علوم - از جمله نسبییت انیشتین، فاصله کهکشان‌ها، چگونگی معالجه فشار خون، و ... - با استفاده از قرآن کریم و روایت اثبات شوند. اگر کسی بگوید باید همه علمی را که از راه تجربه یا راه‌های دیگر اثبات شده‌اند، کنار گذاشت و همه علوم را از قرآن کریم و روایت استخراج کرد، ادعایی اشتباه کرده و ما آن را رد می‌کنیم (همان، ص ۲۳۳-۲۳۵). ما باور داریم دین در همه صحنه‌های حیات فردی و اجتماعی حضور دارد اما نه به این معنا که جای علم، فلسفه یا هنر می‌نشیند. هیچ عاقلی ادعا نمی‌کند برای دینی و اسلامی کردن علوم باید دانشگاه‌ها، آزمایشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها را تعطیل کرد و فقط در مدارس دینی نشست و پاسخ همه پرسش‌ها را از قرآن کریم و روایت به دست آورد (همان، ص ۲۱۳).

### معانی علم

واژه «علم» و واژگان مترادف آن در زبان فارسی، مانند معرفت، دانش و شناخت و معادل‌های آن در زبان‌های دیگر از مشترکات لفظی شمرده می‌شوند که معانی



بسیار گوناگونی دارند. این معانی لغوی و اصطلاحی به قدری با یکدیگر اختلاف دارند که پیدا کردن وجه مشترکی میان آنها، اگر ممتنع نباشد، دست‌کم بسیار مشکل است. فقط می‌توان گفت بین معانی گوناگون این واژه‌ها مناسبتی وجود دارد و آن اینکه در همه کاربردهای آنها مفهوم «آگاهی» وجود دارد و آنچه اصطلاحات گوناگون را از یکدیگر متمایز می‌سازد، ویژگی‌ها و قیودی است که برای آگاهی مورد نظر در تعریف علم لحاظ می‌شود. معنای لغوی واژه علم، آگاهی از واقعیت است که شامل علم حضوری و حصولی می‌شود و تمام اقسام آگاهی را در برمی‌گیرد.

معانی اصطلاحی علم عبارت هستند از:

۱. باور جزئی (معنای روان‌شناختی).
۲. مطلق کشف واقع.
۳. شناخت حصولی مطابق با واقع.
۴. شناخت حصولی کلی مطابق با واقع.
۵. شناخت حصولی کلی و دستورالعمل‌های مبتنی بر آن.
۶. شناخت حصولی کلی حقیقی.
۷. شناخت حصولی تجربی.
۸. شناخت پدیده‌های مادی با هر روشی.
۹. مجموعه مسائل به مثابه بستر کوشش برای شناخت حصولی (شایع‌ترین کاربرد امروزی واژه علم).
۱۰. روند فعالیت دانشمندان برای به‌دست آوردن اطلاعات درباره واقعیات (همان، ص ۴۳-۷۶)



معنای برگزیده (= معنای نهم): مجموعه مسائلی تشکیل شده از موضوع و محمول هستند که موضوعات آنها زیرمجموعه یک موضوع واحد هستند و پاسخی برای اثبات یا نفی می طلبند (همان، صص ۸۰ و ۲۰۴).

### معانی دین

در میان لغت‌شناسان، درباره اصل واژه «دین» و معنای لغوی آن اختلاف نظر وجود دارد. مهم‌تر از معانی لغوی دین، معانی اصطلاحی دین است که آنها نیز از تنوع ویژه‌ای برخوردارند. تعریف‌های اصطلاحی دین، اغلب برخاسته از دیدگاه‌های خاص الهیاتی، فلسفی، اجتماعی یا روان‌شناختی کسانی است که به تبیین دین در چارچوب اندیشه‌ها و اهداف خود پرداخته‌اند.

معانی اصطلاحی دین عبارت هستند از:

۱. احساس تعلق و وابستگی (شلایرماخر).
  ۲. باور به امر قدسی.
  ۳. باور به ماورای طبیعت و برقراری نوعی ارتباط با آن.
  ۴. مجموعه باورها و ارزش‌های رفتاری مناسب (شایع‌ترین مفهوم دین در محاوره‌های عرفی).
  ۵. محتوای وحی (کتاب و سنت).
  ۶. دین الاهی حق.
  ۷. باورها و ارزش‌های معطوف به سعادت انسان.
  ۸. دین به معنای شناخت افعال و گفتار خداوند متعال ﷻ (همان، صص ۸۰-۹۵).
- معنای برگزیده دین (= معنای ششم): دین الاهی حق است، فقط یک دین



حق وجود دارد که همان اسلام ناب است. از آنجا که هدف اصلی دین و ملاک حقیقی نیاز به دین آن است که راه رسیدن به سعادت را به انسان‌ها نشان دهد، بخش اصلی و محوری دین آموزه‌هایی است که به نوعی با سعادت ابدی و کمال نهایی وی گره می‌خورد اما دیگر معارف و مطالبی که در منابع اصیل اسلامی (کتاب و سنت) بیان شده است یا مقدمه‌هایی برای رسیدن به این هدف اصلی هستند یا به دیگر نقش‌ها و مسئولیت‌های اولیای دین مربوط می‌شوند. منبع این آموزه‌ها به تناسب مسئله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، کتاب و سنت یا طبیعت محسوس باشد. دستیابی به آموزه‌های دین اسلام درباره موضوعات گوناگون نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی (علم حضوری)، عقلی (فلسفی)، نقلی یا تجربی امکان‌پذیر شود (همان، صص ۱۰۵ و ۲۰۴).

### روش اثبات مسایل دین

در روش‌شناسی علوم، سه روش کلی تجربی، تعقلی و تاریخی (یا نقلی) در مطالعه موضوعات و حل مسائل مربوط به آنها وجود دارد. پاسخ به پرسش از روش تحقیق و اثبات مسائل دین ارتباطی مستقیم با تعریف دین دارد. با عنایت به تعریف سه‌بخشی از دین (باورها، اخلاق و احکام)، از آنجا که بخش‌های گوناگون دین مسائل متنوعی را شامل می‌شود، برای تحقیق در هر بخش باید از روش متناسب با همان موضوعات استفاده کرد، و روشی واحد برای حل همه مسائل دین وجود ندارد.

عقاید و گزاره‌های مربوط به هست‌های اصلی دین باید با برهان عقلی اثبات شوند؛ اما راه اصلی پی‌بردن به احکام و دستورات عملی دین و شناخت امر و نهی الهی روش نقلی (تاریخی) است. ارزش‌های اخلاقی دین نیز به دو بخش تقسیم می‌شود: ارزش‌ها و بایدونباید‌هایی که فقط از راه وحی اثبات می‌شوند و ارزش‌هایی که ممکن است در معارف و حیانی نیامده باشند و باید فقط با عقل اثبات شوند. از طرف دیگر، بخش‌هایی از دین با استفاده از روش‌های گوناگون قابل بررسی و اثبات است. برای نمونه، مسئله معاد می‌تواند به‌طور مستقل با عقل اثبات شود اما برای کسانی که با عقل به حقانیت دین و صداقت پیامبر ایمان آورده‌اند نیز ممکن است از گفته‌اش (با روش نقلی) به معاد یقین پیدا کنند. بخش‌هایی از دین نیز وجود دارند که افزون بر این دو روش اصلی (عقل و نقل) نیازمند راه‌های کمکی دیگری مانند تجربه، عرف، سیره عقلا و ... هستند تا حقایق مربوط به آنها و اراده الهی درباره آنها کشف و اثبات شود (همان، ص ۹۶ - ۱۰۰).

### نسبت مفهومی میان علم و دین

نسبت میان علم و دین بسته به هر یک از معانی گوناگون آن دو متفاوت است. درباره دین به معنای «محتوای کتاب و سنت» و «دین الهی حق» دو نگاه می‌توان داشت که بر اساس هر یک از آنها، رابطه دین با اصطلاحات گوناگون علم متفاوت خواهد شد:

نخستین نگاه این است که دین در این اصطلاحات اشاره به حقیقت

نفس‌الامری دین باشد، و نه معرفت و شناخت انسان از آنها. بر اساس این نگاه، نسبت دین با علم نسبت تباین خواهد بود. دین در این نگاه از جنس علم و شناخت نیست، بلکه از جنس دیگر حقایق هستی است.

نگاه دوم آن است که منظور از دین در این دو اصطلاح را شناخت محتوای کتاب و سنت یا شناخت دین الاهی حق بدانیم البته شناختی که مطابق با واقعیت آنها باشد. در این صورت، دین از جنس معرفت و علم خواهد بود و رابطه آن با اصطلاحات گوناگون علم قابل سنجش است و مرزها بلکه قلمروهایی مشترک با آنها خواهد یافت که اغلب از جنس رابطه عموم و خصوص من وجه است. یگانه استثنا در این باره، رابطه این دو اصطلاح دین با یکی از اصطلاحات علم به معنای «شناخت مطابق با واقع» است که از نوع رابطه عموم و خصوص مطلق خواهد بود (همان، ص ۱۱۲-۱۱۳).

### **تبیین و بررسی مهم‌ترین معانی علم دینی**

برخی از مهم‌ترین جهاتی که باعث نسبت‌دادن وصف دینیت به علم می‌تواند باشد، عبارت هستند از:

#### **۱. پیدایش یا رشد علم در سرزمین اسلامی**

رقیق‌ترین مناسبتی که دینی و اسلامی خواندن برخی از علوم را توجیه می‌کند، پیدایش و رشد یک رشته علمی یا یک نظریه در سرزمینی اسلامی است. این وجه برای اتصاف یک علم به اسلام بسیار ضعیف است. افزون بر اینکه



در این کاربرد، علم اسلامی در حقیقت به معنای علم مسلمانان است. از این رو، توصیف چنین علمی به اسلامی بودن یک استعمال مجازی برای لفظ «اسلامی» است (همان، ص ۱۶۷-۱۶۸).

## ۲. اراده تکوینی یا تشریحی الاهی به مثابه موضوع علم دینی

اگر علم را به معنای کشف واقع یا شناخت مطابق با واقع بدانیم، در صورتی دینی است که درباره اراده تشریحی یا تکوینی خداوند متعال ﷻ به مطالعه بنشیند. بنا بر این، گر چه یک حقیقت ممکن است از راه‌های گوناگونی کشف شود و صرف مطابقت علم با واقعیت برای «علم‌بودن» آن کافی است اما این واقعیت مکشوف را می‌توان با نظری الاهی نگریست و آن را مخلوق اراده خداوند متعال ﷻ دانست و می‌توان آن را با نظری طبیعی و مادی نگاه کرد و موجودی مستقل فرض کرد که در صورت اول با علم دینی و در صورت دوم با علم غیردینی سروکار داریم.

این اصطلاح، از آن جهت که کاربردی ویژه برای این واژگان ارائه می‌دهد، مشکل منطقی یا فلسفی ندارد اما باید به پیش‌فرض‌ها و لوازم آن توجه شود تا از یک‌سو با دیگر اصطلاحات و معانی علم دینی اشتباه نشود و از دیگر سو، محدوده و میزان اثرگذاری آن در حل مشکل علم دینی روشن شود.

پیش‌فرض‌های این اصطلاح عبارت هستند از:

۱. فقط دانسته‌هایی «علم» تلقی می‌شوند که صحیح و مطابق با واقع باشند، خواه از روش عقلی به دست آمده باشند یا تجربه یا دیگر روش‌های ممکن.

لازمه این پیش فرض آن است که فرضیات علمی و نیز نظریاتی که از جهت منطقی به حد یقین نمی‌رسند (و اکثر نظریات علمی را شامل می‌شوند) از دایره علم خارج هستند.

۲. فقط علوم یقینی مطابق با واقع موضوع علم دینی قرار می‌گیرند. لازمه این پیش فرض آن است که دانش‌های ظنی که ممکن می‌باشد دست‌خوش تغییر شوند، هیچ نسبتی با دین ندارند؛ بنا بر این نه دینی هستند و نه غیردینی.

۳. نگاه الاهی به پدیده‌ها و دخالت‌دادن اراده الاهی سبب دینی‌بودن یک علم می‌شود. این پیش فرض نیاز به درنگ بیشتری دارد. ابتدا باید معنای اراده خداوند متعال ﷻ و نقش آن در دینی‌شدن یک علم را به روشنی تعریف کرد.

الف) آنچه در عرف رایج به «علوم دینی» معروف است، به مواردی مربوط می‌شود که با مطالعه و بررسی متون دینی یا با استفاده از مقدمات یقینی و روش بدیهی عقلی می‌توان خواسته خداوند متعال ﷻ از انسان را استنباط کرد. این اراده الاهی به حوزه رفتارهای اختیاری انسان مربوط شده، از سنخ اراده تشریحی خداوند متعال ﷻ است؛ بنا بر این نمی‌توان از این مقدمه که علوم دینی در اصطلاح رایج، کاشف از اراده الاهی هستند، نتیجه گرفت هر علمی که کاشف از هر نوع اراده الاهی (حتی اراده تکوینی) باشد «دینی» است؛ زیرا چنین استدلالی مشتمل بر مغالطه اشتراک لفظی است.

ب) دخالت‌دادن نوع نگاه دانشمند در علم، جعل اصطلاحی جدید برای علم بر خلاف اصطلاح متعارف است. پرسش مطرح در محافل دینی و علمی درباره رابطه میان علم و دین و معنای علم دینی به معنایی از علم نظر دارد که نوع نگاه



و تفسیر دانشمند تأثیری در نتیجه تحقیق نداشته باشد. دخالت دادن جهت‌گیری در خود علم جعل اصطلاحی جدید و خروج از محل بحث است. در علوم حصولی که باید از استاد فراگرفت، در آزمایشگاه تجربه کرد یا از اسناد و مدارک به دست آورد، ایمان و کفر دخالتی ندارند. از این رو، هم مؤمن می‌تواند آنها را با به کارگیری روش درست از منابع معتبر کسب کند و هم کافر.

حتی شرط فهم و کسب معرفت نسبت به بعضی از مسائل دینی هم این نیست که شخص حتماً مؤمن باشد و همین دلیل است که کافران نیز می‌توانند برخی معارف بنیادین دین را فهم کنند و به حقانیت دین ایمان بیاورند. اگر چنین نبود، کافران برای عدم ایمان خود حجت داشتند و فرستادن پیامبران کاری بیهوده می‌شد؛ پس در علوم حصولی و آموزش و پژوهش‌های متداول هیچ فرقی بین مؤمن و کافر وجود ندارد (همان، ص ۱۶۸ - ۱۷۵).

### ۳. قول یا فعل الاهی به‌مثابه موضوع علم دینی

بنا بر این اصطلاح - که شباهت بسیاری به معنای پیشین دارد - علمی دینی است که موضوعش قول یا فعل الاهی باشد.

**استدلال بر این اصطلاح:** علوم حوزوی به این علت «علوم دینی» خوانده می‌شوند که موضوعشان کلام خداوند متعال ﷻ است و هدفشان فهم معنای کلام وی است. اگر کوشش برای فهم کلام الاهی را می‌توان «علم دینی» نامید، چرا کوشش برای فهم افعال الاهی (که بخشی از آن در طبیعت تجلی می‌کند) را علم دینی ندانیم؛ بنا بر این، اگر مطالعه پدیده‌های طبیعی و روابط میان آنها با توجه



به این حقیقت انجام شود که تمام پدیده‌های طبیعی افعال الاهی هستند و انگیزه پژوهش‌گر مطالعه و کشف مظاهر فعل الاهی باشد، حاصل این کوشش‌های علمی دینی خواهد بود، هر چند با روش تجربی به حل و اثبات مسائل خود بپردازد. به این صورت، تمام علوم می‌توانند دینی باشند اما کسانی که بینش و انگیزه یادشده را نداشته باشند، محصول کوششان علم دینی نخواهد بود.

این اصطلاح نیز مانند اصطلاح پیشین، از نظر ادبی قابل توجیه بوده، از نظر فلسفی مشکل خاصی ندارد اما در برخی از نقدها با معنای پیشین مشترک است. ۱. در کاربردهای شایع در محافل علمی و دینی چنین معنایی از علم دینی اراده نمی‌شود. هنگامی که از رابطه علم و دین یا امکان و ضرورت علم دینی بحث درمی‌گیرد، محل نزاع اینجا نیست و جعل این اصطلاح کمکی به حل آن مسئله نمی‌کند.

۲. هر علم موضوع خاصی دارد که نسبت به نگاه دینی یا غیردینی دانشمند و انگیزه وی از تحقیقاتش «لابشرط» است؛ بنا بر این، باور به ارتباط موضوع یک علم با فعل الاهی (با تمام اهمیت و شرافتش) و انگیزه استفاده از نتایج آن برای ارتقای معرفت دینی به خداوند متعال ﷻ، از محدوده تعریف‌شده برای این علوم خارج است (همان، ص ۱۷۵ - ۱۷۷).

#### ۴. علم غیرمخالف با آموزه‌های دینی

بنا بر اصطلاحی دیگر، علمی دینی است که مبانی و اهداف آن یا گزاره‌ها و نظریات مطرح در آن، با آموزه‌های اسلام تنافی نداشته باشند، هر چند به این



دلیل که از لحاظ موضوع، مسائل یا روش تحقیق به طور کامل با دین بی ارتباط هستند. بر این اساس، علوم مانند ریاضیات، منطق، فیزیک، شیمی و ... با تمام نظریات گوناگونشان «دینی» تلقی می‌شوند. مطابق این معنا، فقط علوم «دینی» نیستند که یا مانند سحر و جادو مخالف اهداف و ارزش‌های دینی باشند یا نظریاتی علمی و مورد قبول تعدادی از صاحب‌نظران باشند که با آموزه‌های صریح و یقینی دینی تنافی دارند.

مشکل این تفسیر برای علم دینی آن است که ارزش معرفت‌شناختی دانش‌های بشری به ندرت و فقط در شرایطی خاص، به درجه یقین می‌رسد. اکثر نظریات مطرح در علوم ظنی هستند. در معارف دینی نیز معرفت یقینی گوهری کمیاب است و اغلب معارف دینی معارفی ظنی است که اگر با رعایت شرایط و با روش صحیح به دست آمده، شرعاً حجت و معتبر خواهد بود. بنا بر این، نظریه‌هایی علمی که با معارف یقینی دینی تنافی داشته باشند، فراوان نخواهند بود و اکثر علوم و نظریه‌های علمی را می‌توان علم دینی دانست. بر این اساس، معنای دینی بودن و فایده تقسیم علوم به دینی و غیردینی زیر سؤال می‌رود (همان، ص ۱۷۷ - ۱۸۱).

### ۵. سازگاری مبانی، مسایل و منابع یک علم با دین

بنا بر این اصطلاح، دینی بودن یک نظریه به این معناست که از میان نظریه‌های گوناگونی که در یک مسئله ارائه شده، این نظریه با آموزه‌های اسلامی موافق یا موافق‌تر است. هنگامی که برای یک مسئله دو یا چند تبیین یا راه‌حل پیشنهاد

شد، ممکن است برخی از آنها با مبانی و ارزش‌های دینی سازگار و برخی ناسازگار باشند. نظریه‌های و راه‌حل‌های موافق با مبانی، ارزش‌ها و احکام دینی از مصادیق «علم دینی» هستند. بنا بر این معیار، علمی دینی\* نامیده می‌شود که نه تنها با دین مخالف نباشد بلکه دین آن را تأیید کند. این اصطلاح هم شامل رشته‌هایی مانند اعتقادات و فقه می‌شود که فراگیری و پژوهش درباره آنها مورد تأیید اسلام است و هم شامل نظریه‌های علمی شود که محتوای آنها مؤیداتی در متون دینی دارد (همان، ص ۱۸۱ - ۱۸۴).

بر خلاف معانی پیشین که آیت‌الله مصباح‌یزدی بر آنها خرده گرفتند، هیچ اشکالی بر این معنا وارد نکرده‌اند بلکه آن را دقیق‌تر و مشخص‌تر از ملاک‌های پیشین دانستند.

## ۶. علم استنباط‌شده از منابع دینی

طبق اصطلاحی دیگر، رشته‌ای علمی که پاسخ به مسائل خود را از منابع اصیل دینی می‌طلبد و آنها را با روش نقلی صحیح به دست می‌آورد، علم دینی نامیده می‌شود. چنین علومی دو مصداق دارند:

الف) علومی که مسائلمان قابل اثبات با روش‌های متعدد است که یکی از آنها، روش نقلی و استفاده از منابع دینی است.

---

\* «دین» در اینجا به معنای «محتوای کتاب و سنت» است و گرنه اگر به معنای «اعتقادات و ارزش‌های معطوف به سعادت» باشد، غیر از علومی که تماماً از منابع دینی استفاده و استنباط می‌شوند، مصادیق فراوانی برای علم دینی باقی نخواهد ماند.

ب) علمی که فقط روش برای حل مسائلشان روش نقلی تعبدی و فقط منابع قابل مراجعه برای آنها منابع اصیل دینی است.

### الف) علوم چندروشی با استفاده از منابع دینی

بر اساس این اصطلاح، می‌توان رشته‌هایی علمی را سراغ گرفت که موضوعات آنها با دو یا چند روش قابل بررسی هستند؛ هم می‌توان با روش عقلی یا تجربی به پرسش‌های مربوط به آنها پاسخ داد و هم می‌توان پاسخ آنها را با روش نقلی از منابع اصیل دینی (کتاب و سنت) استخراج کرد. در این صورت، اگر این‌گونه مسائل با روش عقلی یا تجربی اثبات شوند «علم غیردینی» خوانده می‌شود اما اگر در اثبات و حل آنها از منابع دینی استفاده شود و پاسخ مسائل آن از آیات قرآن کریم یا روایات معتبر استنباط شود، «علم دینی» نامیده می‌شود.

این معنا به خودی خود اشکال منطقی ندارد اما مطلوبیت یا ضرورت چنین امری نیازمند بررسی دیگر شرایط است.

یکی از این شرایط آن است که در منابع اسلامی به اندازه کافی مطالبی معتبر و قابل استناد درباره موضوع مورد بحث وجود داشته باشد. تمسک به روایات ضعیف‌السند، با عبارات مبهم و دو پهلو برای اثبات مسائل علمی خطر بزرگی است که نه تنها علم را تهدید می‌کند که پایه‌های باورهای افراد را نیز در معرض سستی و انهدام قرار می‌دهد.

شرط دیگر آن است که نباید تحصیل چنین علمی به معنای دست‌کشیدن از روش‌های معمول و مناسب برای حل مسائل علوم تلقی شود. این برداشت

انحرافی از یکسو باعث وهن دین شده، از سوی دیگر کوشش‌های طاقت‌فرسای دانشمندان مسلمان برای یافتن پاسخ‌های مطمئن از راه منابع دینی را نیز زیر سؤال می‌برد و این اتفاقاً یکی از آفت‌های طرح علم دینی است. از هنگامی که مسئله اسلامی کردن دانشگاه‌ها و علوم مطرح شد، برداشت‌های متناقضی از این تعبیر ارائه می‌شد. یکی از تلقی‌های غلط همین بود که منظور از اسلامی کردن علوم آن است که روش تحقیق در علوم تجربی به روش نقلی تغییر یابد. برخی تصور می‌کردند اسلامی کردن علوم به این معناست که روش نقلی و فقهاتی جای روش تجربی و عقلی را در تمام علوم بگیرد و به جای به کارگیری مشاهده، فرضیه‌پردازی، آزمایش فرضیه، و نظریه‌پردازی قرار است آزمایشگاه‌ها تعطیل شود و به جای تحقیق در آزمایشگاه، به خواندن قرآن کریم و روایت بسنده شود.

روشن است که نقدهای جدی بر این تصور خام وارد است، از جمله:

۱. کنار گذاشتن کوشش‌های علمی و فکری اندیشه‌وران نه ممکن است و نه عاقلانه و مطلوب. هیچ دلیل عقلی یا نقلی وجود ندارد که تمام دستاوردهای دانشمندان در طول قرن‌های متمادی در رشته‌های گوناگون علوم عقلی و تجربی بیهوده بوده و اسلام تمام آنها را باطل می‌داند و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام آمده‌اند تا با سامان دادن مسائل تجربی زندگی انسان، جای آنان را بگیرند بلکه تشویق‌های موجود در منابع معتبر دینی بر آموختن علوم از غیرمسلمانان، خلاف این مطلب را اثبات می‌کنند.

۲. رسالت و شأن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام هدایت



انسان‌ها به سوی سعادت ابدی و نشان‌دادن راه رسیدن به آن است. سعادت و کمال نهایی از گذرگاه باورها، رفتارهای اختیاری و کسب صفات و کمالات نفسانی در این جهان حاصل می‌شود. از همین رو، تشریح این دسته از باورها و ارزش‌ها جزئی از رسالت راهنمایان الهی است اما بیان حقایقی که چنین رابطه‌ای با سعادت اخروی ندارند، مانند بیان حقایق فیزیکی، نجومی، شیمیایی، یا طبی و رفع نیازهای مادی بشر در حیطه وظایف دین نمی‌گنجد و به همین علت است که در استدلال بر ضرورت نبوت و وحی الهی به نیازهای متغیر و مادی استدلال نمی‌شود. بشر با نیازها و انگیزه‌هایی که دارد می‌تواند با استفاده از منابع و ابزارهای شناختی خویش، حقایق مربوط را شناخته، راه تأمین نیازهای زندگی دنیایی و سلامتی بدن خود را کشف کند. اگر در میان آموزه‌های دینی مطالبی در این زمینه‌ها وجود دارد یا از جهت بیان مقدماتی بوده که به شناخت بهتر صفات الهی مانند خالقیت، حکمت و قدرت می‌انجامد یا از روی تفضل و کمک به مردم در امور دنیایشان بیان شده است. به دیگر سخن، منابع دینی به علت رسالت ویژه هدایت بشریت به سرمنزل کمال و سعادت حقیقی، متکفل بیان بسیاری از مسائل متغیر علوم نشده‌اند و آنها را به دیگر ابزارهای شناخت مانند عقل و حس واگذاشته‌اند. به همین علت، آیات و روایت‌هایی هم که به این‌گونه مسائل پرداخته‌اند همه از نظر اعتبار سندی و وضوح دلالتی در یک سطح نیستند و آن دسته هم که قابل استناد باشند، همه شرایط و قیود مسئله را بیان نکرده‌اند.

بنا بر این، تصور امکان استخراج همه علوم از منابع وحیانی و بسنده کردن به

آن پنداری نامعقول، غیر منطقی و غیر عملی است. شیوه تحقیقات عالمان اسلام از زمان‌های بسیار قدیم نیز نشان می‌دهد که آنان به روش نقلی بسنده نکرده، از روش‌های عقلی و تجربی در علوم مربوط استفاده می‌کردند تا آنجا که برخی ادعا کرده‌اند آشنایی اروپاییان با روش تجربی، تحت تأثیر تحقیق‌های اندیشمندان مسلمان بوده است (همان، ص ۱۸۴-۱۹۲).

### ب) علوم تبعدی صرف

بنا به اصطلاحی دیگر، علم دینی فقط شامل علمی می‌شود که موضوع و مسائلمان جز با روش نقلی تبعدی قابل اثبات نباشد، مانند برخی مسائل فقهی که به عبادت‌ها (به معنای خاص) مربوط می‌شود. این‌گونه مسائل نه با برهان عقلی قابل اثبات و پاسخ هستند و نه در دام روش تجربی و مشاهده آزمایشگاهی می‌افتند بلکه کشف و اثبات آنها فقط با استناد به وحی امکان‌پذیر است. علم به این مسائل، از علمی است که مسائلمان با روش‌های تاریخی نقلی اثبات می‌شوند و منابع آن هم فقط منحصر در منابع وحیانی و دینی است.

حال اگر صدق معنای «علم» بر مجموعه‌ای از مسائل، متوقف بر باور یا شناخت افراد نباشد بلکه «علم» را فقط به معنای متعلق شناخت و مجموعه مسائل در نظر بگیریم، در این صورت، علم دینی به یک معنا جزئی از دین شمرده می‌شود. مجموعه قضایا و گزاره‌های علمی با صرف نظر از تصدیق و باور افراد به آنها و با صرف نظر از درجه اعتبار و یقین به محتوایشان، بخشی از محتوای دین شمرده می‌شوند و وجه نسبت چنین علمی به دین آن است که



مساوی با دین یا جزئی از آن می‌باشد؛ بنا بر این در این تفسیر از علم دینی، موضوع و محمول مسائل علم دینی در هیچ منبعی غیر از متون دینی یافت نمی‌شوند و راه دستیابی به آنها و اثباتشان نیز در روش نقلی تعبیدی منحصر خواهد بود (همان، ص ۱۸۴-۱۹۵).

### ۷. علم با روش معتبر نزد دین

مناسبت روش شناختی دیگری که می‌توان برای توجیه دینی دانستن یک علم ببه آن استناد کرد، آن است که روش آن علم مورد تأیید دین باشد و اعتبار آن در آموزه‌های دینی به اثبات رسیده باشد؛ برای مثال، ممکن است گفته شود: در شرع مقدس اسلام، استفاده از روش عقلی برای استنباط معارف و احکام دین مورد تأیید بلکه پافشاری قرار گرفته است و فهم عقلی در علوم شرعی (مانند فقه) حجت دانسته شده، محصول آن «علم دینی» نامیده می‌شود. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که روش عقلی در دیگر علوم نیز حجت است و فهم حاصل از آن، با صرف نظر از موضوع و محمولش، مصداق «علم دینی» دانسته می‌شود.

(۱) این کاربرد علم دینی نیز بر اصطلاحی حداقلی از دین و بسنده کردن به کمترین حد ممکن از مناسبت آن با علم مبتنی شده است. در اینجا، کمترین ارتباط ملاک انتساب علم به دین قرار داده شده است که رابطه‌ای واقعی میان آن دو پدید نمی‌آورد.

(۲) این استدلال که چون عقل در علوم شرعی حجت است و استفاده از آن



ضرری به «دینی» دانستن آنها نمی‌زند، پس هر جا پای عقل در میان باشد، وصف «دینی» هم مناسبت پیدا می‌کند، استدلالی مغالطی است زیرا نه واژه «عقل» و نه «حجیت» در هر دو جا به یک معنا به کار نرفته‌اند. عقلی که از منابع دین و کاشف از اراده تشریحی خداوند متعال ﷻ است، «عقل عملی» می‌باشد اما عقلی که در علم، فلسفه، صنعت، فناوری و ... به کار می‌رود و واقعیت‌های تکوینی عالم را کشف می‌کند، «عقل نظری» است (همان، ص ۱۹۵-۱۹۸).

#### ۸. علمی با مسایل دینی

در اصطلاحی دیگر، یگانه ملاک برای اتصاف یک علم به دینی بودن این است که موضوع آن علم از موضوعات دینی\* باشد؛ برای مثال، علم خداشناسی، یک علم است؛ یعنی مجموع مسائلی پیرامون محور خداست. از سوی دیگر، موضوع این علم مهم‌ترین موضوعی می‌باشد که دین مقدس اسلام به آن پرداخته است؛ بنا بر این علم خداشناسی به موضوعی می‌پردازد که جزو مسائل و دغدغه‌های دینی است. از این جهت می‌توان به این علم صفت دینی داد، به این معنا که مسائل آن در دین هم مطرح است، هر چند روش اثبات آن در علم و دین متفاوت باشد یا به نتایجی گوناگون یا حتی متضاد برسند. علوم حوزوی طبق همین اصطلاح علوم دینی نامیده شده، از علوم دانشگاهی جدا می‌شوند (همان،

---

\*. علم در اینجا به معنای مجموعه مسایلی درباره موضوعی مشخص به کار رفته و مقصود از دین نیز محتوای کتاب و سنت است.



ص ۱۹۸-۲۰۱).

## ۹. علم مورد نیاز برای اثبات مسایل دین

طبق این اصطلاح، رشته یا مسئله‌ای علمی که در اثبات مسائل دینی مورد نیاز باشد، به گونه‌ای که بدون آن نتوان مسائل دینی را اثبات کرد، علم دینی خوانده می‌شود. به دیگر سخن، اثبات حقایق دینی - درباره عقاید، اخلاق و احکام - متوقف بر مقدمه‌هایی است که در علوم دیگر بررسی و اثبات می‌شوند. چنین علمی را که اصول موضوعه دین را فراهم می‌کنند، می‌توان «علم دینی» نامید. مطابق این اصطلاح، باید علمی مانند لغت و ادبیات عربی، علوم صرف و نحو عربی، معانی و بیان و علوم مربوط به فصاحت و بلاغت عربی و نیز علمی مانند تفسیر قرآن و اصول فقه را از علوم دینی دانست چرا که بدون دانستن آنها نمی‌توان آیات و روایات را درست فهمید، همان‌گونه که علمی مانند علم رجال و درایه که شناخت اسناد و محتوای روایات به آنها بستگی دارد از این قبیل هستند. مسائل عقلی دین به‌ویژه باورها نیز بر قواعد عقلی استوار هستند که باید در معرفت‌شناسی و فلسفه بحث شوند. از این رو، می‌توان فلسفه را نیز علمی دینی دانست چرا که اثبات بخشی از مسائل دین بر آن مبتنی است (همان، ص ۲۰۱-۲۰۳).

۱۵۰



سال هفدهم / شماره ۳۶ / پاییز ۱۳۹۴

## تبیین معنای برگزیده علم دینی

### ۱. معنای علم

علم برحسب تعریف مورد قبول، مجموعه مسائلی تشکیل شده از موضوع و محمول هستند که موضوعات آنها زیرمجموعه یک موضوع واحد هستند و پاسخی برای اثبات یا نفی می‌طلبند. هر کوششی در این راه، کوششی از سنخ آن علم شمرده می‌شود و منبع یا روش در آن نقشی ندارد بلکه شامل فقاہت (در فقه)، تفلسف (در فلسفه) و تحقیق و پژوهش علمی (در علوم) می‌شود (همان، صص ۸۰ و ۲۰۴).

### ۲. معنای دین

دین در تعریف برگزیده ما، اسلام ناب است که هدف اصلی آن نشان دادن راه سعادت به انسان‌هاست. به همین علت، تمام آموزه‌های نظری و عملی که به این هدف معطوف باشد جزو دین است و محدود به آموزه‌هایی نیست که از منبع یا روش خاصی به دست آمده باشند اما دیگر مطالبی که در منابع اصیل اسلامی (کتاب و سنت) بیان شده است یا مقدمه‌هایی برای رسیدن به این هدف اصلی هستند یا به دیگر نقش‌ها و مسئولیت‌های اولیای دین مربوط می‌شوند؛ بنا بر این، معنای نهم از معانی اصطلاحی کامل‌تر به نظر می‌رسد زیرا با ماهیت و هدف دین سازگارتر است.

منبع این آموزه‌ها به تناسب مسئله مورد بحث می‌تواند خود واقعیت، عقل، کتاب و سنت یا طبیعت محسوس باشد. دست‌یابی به آموزه‌های دین اسلام



درباره موضوعات گوناگون نیز به تناسب موضوع ممکن است با روش شهودی (علم حضوری)، عقلی (فلسفی)، نقلی یا تجربی امکان‌پذیر شود (همان، صص ۱۰۵ و ۲۰۴).

### ۳. معنای علم دینی

#### الف) تعریف علم دینی توصیفی

علم در این تعریف، وظیفه شناخت پدیده‌ها و روابط میان پدیده‌ها را بر عهده دارد؛ برای مثال، مطالعه اجسام و بررسی میزان و نوع عناصری که یک ماده مشخص را می‌سازند و بیان خواص فیزیکی و شیمیایی آن از اهداف برخی علوم طبیعی شمرده می‌شوند.

از طرف دیگر، بیان نوع استفاده از آن به منظور دستیابی به سعادت واقعی انسان از محدوده موضوع و هدف علم فراتر است. رسالت دین تبیین رابطه پدیده‌ها با کمال روح انسان و مصالح انسانی است؛ دین چگونگی تعامل انسان با پدیده‌های مادی و غیرمادی را ارزش‌گذاری کرده، تکلیف انسان را در برخورد با آنها تعیین می‌کند.

در علوم انسانی نیز تا جایی که سخن از تشریح ماهیت یک پدیده انسانی یا اجتماعی و تبیین رابطه آن با دیگر پدیده‌هاست، با علم محض سروکار داریم. این علوم که فقط به توصیف واقعیت‌های انسانی و اجتماعی می‌پردازند، میان دین‌داران و بی‌دینان، مسلمانان و غیرمسلمانان مشترک هستند اما به محض آن که پا را از توصیف فراتر گذاشته، به قلمرو ارزش‌گذاری، هنجاریابی و توصیه

دستورالعمل‌های اقتصادی، حقوقی، تربیتی و ... وارد شویم، به مرزهای مشترک با دین پا گذاشته‌ایم؛ برای مثال، در بحث‌های اقتصادی، مطالعه و تبیین فرآیندهای علمی حاکم بر بازار جزئی از علم اقتصاد است که دینی و غیردینی ندارد اما هنگامی که بحث از کمیت و کیفیت تولید، نوع کالا، هدف از تولید، قیمت‌گذاری، رقابت، فروش و مانند آنها به میان می‌آید، ارزش‌هایی در تعیین این مسائل دخالت دارند که با هدف دین تداخل پیدا می‌کنند. از این رو، باورها، اخلاقیات و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها و دستورالعمل‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار دهند. تفاوت میان علم دینی و غیردینی در این‌گونه مسائل آشکار می‌شود. بر این اساس، اقتصاد دینی و اسلامی علمی است که مبانی عقیدتی و ارزشی دین را در سطوح گوناگون لحاظ کرده، با آن مطابقت دارد یا دست‌کم با آنها تنافی ندارد. در برابر، نظریه‌های علمی که بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات و انکار روح مستقل از بدن استوار هستند یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضاد هستند، مصادیق علم غیردینی یا ضددینی شمرده می‌شوند. تنافی داشتن با باورها به این معناست که این نظریه‌ها بر اصول موضوعه‌ای مانند تساوی هستی با ماده یا محدودبودن زندگی انسان در این جهان، استوار شده‌اند که مورد قبول دین نیستند. دینی یا اسلامی کردن این علوم مستلزم کشف و ترویج نظریه‌ها و تفسیرها و تجویز روش‌ها و رفتارهایی است که با باورها و ارزش‌های اسلامی سازگار باشند (همان، ص ۲۰۵-۲۰۷).



برای مثال، علم انسان‌شناسی غربی که بر تعریفی ناقص از انسان و تصویری مادی و «بشرط لا» از حقیقت مجرد وی بنا شده است با علم انسان‌شناسی دینی و اسلامی که موضوعش موجودی دوبعدی است، تفاوت‌هایی فاحش دارد و همین تفاوت، توصیف آن به دینی و اسلامی را توجیه می‌کند. از آنجا که تعریفی فقط مادی از انسان که بُعد روحانی وی را نفی می‌کند، مطابق با واقع نیست، علم مبتنی بر آن نیز همه واقعیت انسان را تبیین نمی‌کند و از این نظر با علم انسان‌شناسی اسلامی که شامل هر دو ساحت بدن و روح است تفاوت ماهوی پیدا می‌کند. اگر علم انسان‌شناسی مادی‌گرا بُعد مجرد انسان را نفی نمی‌کرد و نسبت به آن «لابشرط» بود، ممکن بود انسان‌شناسی اسلامی را مکمل آن تلقی کرد اما چنین نیست و نفی بخش اصلی انسان در انسان‌شناسی مسلط در غرب، آن را به طرح مسائل و نظریاتی واداشته است که در مجموع با انسان‌شناسی اسلامی تقابل پیدا می‌کند (همان، ص ۲۲۰).

موضوع‌هایی مانند انسان و دیگر حقایق عینی، ماهیت مشخصی دارند که تعریف آن بر اساس مبانی گوناگون متفاوت است و نیاز به اثبات دارد. هر مکتب فلسفی مطابق با اصول موضوعه خود تعریفی برای انسان ارائه می‌کند که اگر این تعریف با مبانی اسلامی و دینی ناسازگار باشد، تعریفی غیردینی و غیراسلامی خواهد بود. در برابر، تعریفی که مطابق با اصول و مبانی اسلامی باشد، به یک معنا، تعریفی اسلامی خواهد بود (همان، ص ۲۲۱).

## ب) قلمرو علم دینی توصیفی

همه علوم توصیفی را نمی‌توان به این معنا به دینی و غیردینی، اسلامی و غیراسلامی تقسیم کرد. علمی که موضوع، مسائل و اهدافشان با دین ارتباطی پیدا نمی‌کند، به دینی و غیردینی متصف نمی‌شوند اما علمی که در مبانی، ارزش‌ها یا روش‌هایشان با یکی از مؤلفه‌های دین (باورها، ارزش‌ها و احکام) مرز مشترک داشته باشند، می‌توانند دینی یا غیردینی باشند.

این‌گونه علوم، در صورتی دینی خواهند بود که در آنها نظریه‌هایی را مبنا قرار دهیم که مورد تأیید دین باشند یا دست‌کم دین آنها را نفی نکند؛ خواه این نظریه‌ها را دیگران مطرح کرده باشند یا خود بر اساس مبانی دینی نظریه‌ای را ابداع کرده است، به‌عنوان احتمال مطرح کنیم و با دلایل منطقی و روش معتبر آن را اثبات و نظریه‌های رقیب را نقد کنیم.

چنانکه یکی از ملاک‌های داوری میان نظریه‌های تجربی رقیب، عدم مخالفت با معرفت یقینی عقلی است، در علم دینی، معارف یقینی دینی چنین نقشی دارند. اگر در یک مسئله دو نظریه ظنی وجود داشته باشد که یکی با معرفت یقینی به‌دست آمده از منابع دینی موافق و دیگری با آن مخالف باشد، نظریه اول که موافق قرآن کریم و روایت است، علم دینی و نظریه دوم که با آن مخالف است، علم غیردینی نامیده می‌شود. در علم دینی، یکی از معیارهای داوری میان چنین نظریه‌هایی، مراجعه به نظریاتی است که با مقدماتی یقینی، با استفاده از روشی یقینی، از منابع یقینی دینی به دست آمده باشند. البته روشن است که در مسائلی که از قلمرو موضوع و هدف دین خارج باشد، چنین نقشی



برای دین وجود نخواهد داشت؛ برای مثال، علومی مانند ریاضیات که هیچ اصطکاکی (نه در موضوعات، نه در روش و نه در مسائل) با مسائل دینی ندارند، سخن از علم دینی و غیردینی بی‌معناست؛ آنها نسبت به دین و آموزه‌های آن خنثا و بی‌طرف هستند.

همچنین اگر معرفتی که از منابع دینی به دست می‌آید، ظنی باشد، قادر نخواهد بود درباره ظن حاصل از تجربه داوری کند زیرا یک ظن نمی‌تواند ظنی مشابه خود را اصلاح کند (همان، ص ۲۰۷-۲۱۰).

### ج) علم دینی توصیه‌ای

دینی‌بودن در علوم توصیه‌ای (دستوری یا هنجاری) معنایی وسیع‌تر دارد. مهم‌ترین نقشی که دین در نظریه‌های کاربردی و روش‌های عملی مطرح در علوم ایفا می‌کند، از راه تأثیر ارزش‌های دینی است زیرا این دسته از علوم با رفتار انسان سروکار دارند و کنش‌های اختیاری بشر را جهت می‌دهند تا اهدافی که از نظر صاحبان مکاتب مطلوب هستند، محقق شوند. شناخت اهداف صحیح و راه رسیدن به آنها اصول موضوعه‌ای هستند که پیش از ورود در علوم دستوری باید تعیین تکلیف شوند و دین صحیح مطمئن‌ترین ملجأ حقیقت‌جویان در این‌گونه مسائل است.

دین اسلام نظام ارزشی عمیق، گسترده و منسجمی دارد که هنجارها، دستورالعمل‌ها و توصیه‌های مطرح در علوم کاربردی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. احکام عملی اسلام می‌تواند در روش‌های عملی این دسته از علوم اثر بگذارد و





هدفی که دین برای زندگی انسان تعیین می‌کند، به حرکت علوم جهت می‌دهد؛ برای مثال، تجویز شرب خمر برای فراموشی موقت نگرانی‌ها یا توصیه به استفاده از مواد مخدر برای تسکین درد، بر مبانی ارزشی و غایت‌شناسانه‌ای مبتنی است که در دین مردود می‌باشد. همچنین توصیه به رفتارهای نامشروع جنسی در برخی نظریه‌های تربیتی برخاسته از ارزش‌ها و اهدافی است که دین آنها را امضا نمی‌کند؛ در حالی که بخش توصیفی اقتصاد که به «علم اقتصاد» معروف است، قابل تقسیم به دینی و غیردینی نیست، در بخش توصیه‌ای آن که به طور معمول «نظام اقتصادی» نامیده می‌شود، چنین تقسیمی به طور کامل معنادار است چرا که در حقیقت به رفتار اقتصادی انسان‌ها جهت بخشیده و «هدف» و «معیار»های آن را تعیین می‌کند.

حاصل آنکه، هنگام توصیه عملی به انجام یک رفتار، ارزش‌هایی دخالت می‌کنند که ممکن است از نظر دین مقبول نباشند. به همین علت، در بخش علوم دستوری می‌توان این علوم را به دینی و غیردینی تقسیم کرد (همان، ص ۲۱۴-۲۱۶).

## گام‌های تولید علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم

### ۱. نقد علوم رایج

یکی از نخستین گام‌ها برای اسلامی‌سازی علوم، تبیین و نقد علوم رایج، تشخیص سره از ناسره در میان نظریه‌های مطرح و اثبات نظریاتی استوار بر

اساس مبانی صحیح است. نقدها همه در یک سطح نیستند بلکه برخی روبنایی و برخی زیربنایی هستند. برای تولید علم دینی و اثبات نظریه‌های صحیح، از هیچ‌یک از دو نوع نقد پیش‌گفته بی‌نیاز نیستیم.

بخشی از روند رویارویی عالمانه با علوم که مقدمه‌ای برای تولید علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم است، نگاه نقادانه به علوم، نظریه‌های عرضه‌شده در آنها، و دستاوردهای آنها در همان چارچوبی است که این علوم برای خودشان تعریف کرده‌اند (همان، ص ۲۳۷).

### الف) علت مخالفت با علوم غربی

اسلام به ما می‌آموزد که علم به معنای کشف حقیقت - صرف نظر از زمان، مکان، شخص یا آیینی که چنین کشفی به آن مستند باشد - ارزش دارد و بر اساس آموزه‌های اسلامی باید چنین علمی را - در هر گوشه از عالم که باشد و به هر قیمتی - جست‌وجو و کسب کرد؛ بنا بر این، اگر علم به معنای کشف حقیقت در اختیار کسانی باشد که با ما اختلاف نژادی دارند یا در اقلیم‌های دیگری زندگی می‌کنند یا تابع دین و مذهب دیگری هستند، این اختلافات به هیچ‌وجه از ارزش علم‌شان نمی‌کاهد بلکه به علم آنها احترام می‌گذاریم و می‌کوشیم از آن در راه صحیح و برای تحقق اهداف اسلامی به بهترین وجهی استفاده کنیم. موضع‌گیری ما در برابر علوم غربی و کوشش برای پاک‌سازی دانشگاه‌ها از بعضی داده‌های علوم غربی، فقط به علت «غربی» بودن آنها نیست، چرا که همین موضع را نسبت به علوم «شرقی» نیز داریم بلکه به این دلیل است

که نقص‌ها، کمبودها و شاید اشتباهات و مغالطاتی در داده‌های آنها مشاهده می‌کنیم و حس حقیقت‌جویی ما - افزون بر وظیفه دینی‌مان - اقتضا می‌کند آن کاستی‌ها و کژی‌ها را برنتابیم و بکوشیم حقایق را هر چه دقیق‌تر و واقعی‌تر به دست آوریم (همان، ص ۳۲).

### ب) نقد علوم و نظریه‌های موجود از دو دید

#### نقد درونی / روشی

نقد درونی علوم موجود عبارت است از: نقد ناظر به روش مورد استفاده در یک نظریه (اعم از به‌کارگیری ناقص روش‌ها، کاربست روش نادرست در حل یک مسئله یا حتی ناکارآمد بودن یک روش به‌طور کلی و نیاز دانش به تحول متدولوژیک)، استفاده از مقدمه‌های غیرقابل اعتماد یا مغالطه در نتیجه‌گیری از استدلال‌های علمی (همان، ص ۲۹).

ساده‌ترین و روبنایی‌ترین شکل برخورد با علوم موجود آن است که نتیجه‌های تحقیق‌های آنها با همان روش تجربی خودشان و براساس اصول موضوعه‌ای که در آنها پذیرش عام یافته‌اند، بررسی نقادانه شوند تا روشن شود آیا به اصول و روش‌های خود پای‌بند بوده‌اند یا خیر؟ در این نخستین گام می‌توان نشان داد که برخی از کوشش‌های علمی انجام‌شده، به اصول و مبانی اعلام‌شده خود وفادار نمانده‌اند. این عدم وفاداری می‌تواند نشانه سهل‌انگاری برخی دانشمندان در به‌کارگیری صحیح روش‌ها و استفاده صحیح از مبانی اثبات‌شده باشد. از سوی دیگر، ممکن است این عدم وفاداری به مثابه



صحیح گذاشتن بر ناکافی و ناکارآمدی اصول و مبانی پیش گفته تلقی شود که در این صورت، وارد نقد مبنایی شده، نیاز به بازنگری در مبانی را گوشزد می‌کند؛ برای مثال، روان‌شناسی در حدود یک قرن پیش، تحت سیطره مکتب رفتارگرایی بود که بر ماتریالیسم و حس‌گرایی افراطی استوار بود و هیچ موضوعی جز رفتار قابل مشاهده حسی را به رسمیت نمی‌شناخت. پس از آن به تدریج مکاتبی مطرح شدند که آگاهانه یا ناآگاهانه، اصول و مبانی این مکتب را نقض کردند. چنین نقدهایی که گاه باعث تحولاتی بنیادین در نظریه‌پردازی در علوم می‌شوند، در همه رشته‌های علمی قابل مشاهده و قابل تصور است (همان، ص ۲۳۸-۲۳۹).

روشی که امروزه بر فضای علمی غرب غالب بوده، کم‌وبیش به کشورهای دیگر هم سرایت کرده است، هر چند عناصر درستی دارد اما در مجموع روشی ناقص و نادرست است. ما در برابر، روشی را پیشنهاد می‌کنیم که بتواند جلوی آن آسیب‌ها و آفت‌ها را بگیرد و از نواقص آن به دور باشد. آموزه‌های اسلامی دانشمند مسلمان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که بتواند از این کاستی‌ها و کژی‌ها دور و سالم بماند و از این جهت، اسم این روش و علم برآمده از آن را «اسلامی» می‌گذاریم (همان، ص ۳۳).

### نقد بیرونی

نقد بیرونی عبارت است از: نقد ناظر به پیش‌فرض‌ها، مبانی و اصول موضوعه نظریه (همان، ص ۲۹).

علوم در اثبات یا ابطال مسائل مربوط به خود - در حد یقین یا ظن، به عنوان قضایایی اثبات‌پذیر، تأیید‌پذیر یا ابطال‌پذیر - بر اصولی استوار هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه پذیرفته شده‌اند. این اصول از مبانی معرفت‌شناختی به مثابه سنگ‌بنای معرفت بشری آغاز می‌شود و تا مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و دین‌شناختی پیش می‌روند. برای نقد دستاوردهای علوم، ابتدا باید مبانی معرفت‌شناختی آنها بررسی شوند. رویکرد حقیقت‌جویانه به علوم ایجاب می‌کند که در مرحله اول، حوزه معرفت‌شناسی تقویت شود. به این منظور، باید راه‌های صحیح کشف واقعیت‌شناسی، اثبات و ارزش‌یابی شوند. فقط پس از معرفت‌شناسی است که نوبت به متافیزیک و هستی‌شناسی می‌رسد که اصولی عقلی - مانند اصل علیت و مسائل مربوط به آن - را بررسی و اثبات می‌کند که مورد نیاز علوم هستند و در فلسفه اثبات می‌شوند. برای تولید علوم بر اساس مبانی استوار و متین عقلی به چنین طرح جامع و گسترده‌ای نیاز است و پذیرفتن چنین طرحی با آموزه‌های اسلامی کاملاً موافق است. در آموزه‌های اسلامی اثبات می‌شود که راه‌های کسب معرفت منحصر به حس و تجربه نیست، بلکه از همه راه‌هایی که انسان‌ها در اختیار دارند، می‌توان به معرفت دست یافت؛ راه‌هایی مانند عقل، شهود عرفانی انسان‌های برجسته‌تر و معارف وحیانی که انسان‌های ممتازی به نام پیامبران می‌توانند مستقیم از خداوند متعال ﷻ تلقی کنند. همچنین در جای خودش اثبات می‌کنیم که اعتبار راه‌های غیرحسی نه تنها کمتر از روش حسی و تجربی نیست بلکه اعتبار ادراکات بسیاری از آنها از ادراکات حسی - که سرچشمه علوم تجربی هستند - بیشتر است.



به علت همین هماهنگی کامل میان این اصول معرفت‌شناختی با معارف دین اسلام است که از این طرح جامع برای تولید و تحول علوم با عنوان «علم دینی» یا «اسلامی کردن علوم» یاد می‌شود و گرنه ما تعصبی نسبت به دین خاص، مذهب خاص، قومیت خاص، زبان خاص یا نژاد خاصی نداریم. علمی که کاشف از حقیقت باشد از غرب باشد یا از شرق، از مسلمان باشد یا از غیرمسلمان، از سفید باشد یا از سیاه. برای ما محترم است و ما آن را می‌پذیریم (همان، ص ۲۳۹-۲۴۱).

هر علمی برای تحقیق در موضوعات مربوط به خود نیازمند یک سری اصول موضوعه، اصول متعارفه یا پیش‌فرض‌هایی است که آنها را به عنوان اصول مسلم از دیگر شاخه‌های دانش وام می‌گیرد. این اصول حتی در مواردی که اثبات شده باشند، برای تجربه‌گرایان قابل استناد نیستند چرا که براساس نظر وی، مسائل غیرتجربی از اعتبار علمی برخوردار نیستند و شأن واقع‌نمایی ندارند، چه رسد به اصولی که اثبات نشده باشند. در صورتی که این پیش‌فرض‌ها در جای خود به درستی اثبات نشده باشند یا فقط به عنوان حدس‌هایی اثبات نشده برای تبیین برخی پدیده‌ها «فرض» شوند، ضمانتی برای صحت نخواهند داشت.

یکی از اشکال‌های کلی علوم غربی، این است که بر اصول موضوعه‌ای استوار هستند که در جای مناسب خودشان اثبات نشده‌اند یا حتی ابطال شده‌اند اما همچنان به عنوان مبنای اثبات و تبیین مسائل علمی مورد استناد اندیشمندان قرار می‌گیرند.

بسیاری از مسائلی که در علوم گوناگون به عنوان «نظریه‌های علمی» مطرح و

در حد اعتبار جهانی مشهور می‌شوند، بر اصول متافیزیکی نادرستی استوار هستند؛ برای مثال، در کیهان‌شناسی، نظریه پیدایش تصادفی عالم، شهرتی جهانی دارد و بر اساس آن، سرچشمه پیدایش جهان به این صورت تبیین می‌شود که در ماده اولیه متراکم انفجاری رخ داده و کهکشان‌ها، منظومه‌های گوناگون کیهانی، اجرام آسمانی و ... بر اثر همین انفجار پدید آمده‌اند. در پاسخ به پرسش از چرایی این انفجار، به این بسنده می‌شود که آن را ناشی از یک تصادف تلقی می‌کنند. معنای فلسفی و متافیزیکی این پاسخ، پذیرش امکان پیدایش بعضی از پدیده‌ها بدون هیچ‌گونه علتی است زیرا تصادف در اینجا به معنای پیدایش پدیده‌ای بدون علت است.

در فیزیک کوانتوم جدید نظریه‌هایی مانند خروج تصادفی یک الکترون از مدار وجود دارد که بر پذیرفتن اصل تصادف استوار است. این در حالی است که ما در متافیزیک به‌طور قطعی اثبات می‌کنیم که چنین چیزی محال می‌باشد و هیچ پدیده‌ای بدون علت نمی‌تواند تحقق پیدا کند!

این واقعیت که بسیاری از نظریه‌های علوم تجربی بر اصول متافیزیکی نادرست - مانند امکان تصادف - مبتنی است، ما را به این نکته زیربنایی متفطن می‌سازد که نخست باید چنین مسائلی را در الهیات و متافیزیک بررسی کنیم و پس از رسیدن به پاسخ، به سراغ نقد و بررسی و تحقیق در مسائل علمی تجربی برویم. در صورتی که اثبات شود تصادف به این معنا ممکن نیست، همه نظریه‌هایی که بر چنین فرضی استوار شده‌اند، ابطال می‌شوند و نیازمند بازنگری و بازسازی خواهند بود.



این مسئله در علوم انسانی و علوم اجتماعی جدی تر است. بخشی از علوم انسانی موجود به صراحت بر اصول موضوعه‌ای استوار هستند که از فلسفه‌های مادی‌گرا به عاریت گرفته شده‌اند؛ اصولی که بطلان آنها در معرفت‌شناسی و فلسفه اسلامی به اثبات رسیده است (همان، ص ۳۴-۳۵).

مبانی و اصول موضوعه‌ای که زیربنای تحلیل‌ها و تبیین‌های این علوم را تشکیل می‌دهند، منطقاً مستلزم نادیده‌گرفتن یا انکار برخی مبانی دینی است، هر چند همه اندیشمندانی که در این حوزه‌ها مشغول فراگیری و پژوهش هستند به این نکته توجه آگاهانه نداشته باشند. پذیرش این مبانی غلط و تحلیل‌های برآمده از آنها شخص را - هر چند به صورت ناآگاهانه - به قبول گزاره‌هایی (از جنس گزاره‌های توصیفی یا دستوری) سوق می‌دهد که به‌طور صریح یا ضمنی با مبانی، آموزه‌ها و دستورات دینی تنافی پیدا می‌کنند. این در حالی است که ممکن است دانشمند علوم انسانی در همان حال، به شدت به انجام تکالیف عبادی مذهبی پای‌بند باشد. نمونه‌های بسیاری از این واقعیت را می‌توان در برخی مکاتب و نظریه‌های مطرح در رشته‌های گوناگون علوم انسانی، به ویژه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، به وضوح مشاهده کرد. برخی نظریه‌های روان‌شناختی بر این پیش‌فرض استوار است که روان انسان چیزی جز برآیند و نمودهای فعل و انفعالات مغز و سلسله اعصاب نیست و هر امر دیگری جز همین روابط مادی، فیزیکی و فیزیوشیمیایی عصبی خرافه‌ای بیش نیست. افراد ضعیف تحت تأثیر هیمنه علوم غربی خود را باخته، این مطالب با همه پیش‌فرض‌های غلط و اثبات‌ناشده‌شان را به مثابه واقعیات انکارناپذیر باور کرده،



توصیه‌ها و دستورالعمل‌های آنها را مبنای رفتار و تصمیم‌گیری‌های خود قرار می‌دهند، بی‌آنکه به تضاد آنها با مبانی، باورها و ارزش‌های دینی توجه داشته باشند (همان، ص ۳۶-۳۷).

موضوع علوم انسانی\* «انسان» است، علوم انسانی دستوری مانند اخلاق، سیاست، اقتصاد عملی، تعلیم و تربیت و ... به‌طور عمده صبغه ارزشی و دستوری دارند و قضاوت نهایی درباره احکام ارزشی آنها مبتنی بر شناخت انسان با تمام ابعاد وجودی وی است، در حالی که علم تجربی نمی‌تواند بیش از بعد مادی انسان را بررسی و اثبات کند. علم تجربی نه‌تنها دستش از بعد غیرمادی وجود انسان کوتاه است بلکه پای از گلیم خود فراتر نهاده، آن را انکار کرده است. اندیشمندان علوم تجربی ادعا دارند که انسان چیزی جز بدن نیست و روح مجرد و غیرمادی وجود ندارد چرا که در قلمرو علوم تجربی و محدوده تجربه حسی بشر واقعیتی فرامادی قابل درک و تجربه نیست.

اگر این مدعا بر حق باشد، ارزش‌های اخلاقی و حقوقی انسان در محدوده همین زندگی دنیوی تعریف و تعیین می‌شوند اما اگر اثبات شود که انسان غیر از این بدن مادی عنصر شریف‌تری به نام روح دارد که احکامی ویژه به خود داشته، با بدن تعامل دوسویه دارد و مهم‌تر از همه حقیقت وجود انسانی به این روح است و نیز روح حقیقتی جاودانه می‌باشد، در این صورت، نتیجه به کلی

\*. برای تعریف علوم انسانی و اجتماعی از دید استاد مصباح‌یزدی ر.ک. به: مصباح‌یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۴-۲۴/ دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، ص ۲۰-۲۱.



متفاوت شده، ارزش‌های اخلاقی و حقوقی انسان دگرگون خواهند شد. بر این اساس، اثبات قطعی هر گونه احکام ارزشی درباره چنین موجودی که دارای بعد غیرمادی است، متوقف بر درک رابطه روح و بدن و نیز تشخیص چگونگی و نوع تأثیر رفتارهای اختیاری دنیوی بر زندگی بی‌نهایت انسان است. اما چنانکه گفتیم، پذیرش این مبانی برای علوم تجربی مدرن که اساس روش‌ها و پیش‌فرض‌های خود را بر نادیده‌انگاری یا انکار ساحت غیرمادی انسان و حیات ابدی وی استوار ساخته‌اند، ممکن نیست.

علوم طبیعی نه تنها با روش‌های تجربی خویش از اثبات چنین مطالبی عاجز هستند بلکه قبول آنها به‌عنوان اصول موضوعه متافیزیکی نیز برای آنها چالش‌برانگیز است چرا که از لحاظ معرفت‌شناختی برای شناخت‌های متافیزیکی ارزشی قائل نیستند (همان، ص ۳۸-۳۹).

سخن ما این است که اصول موضوعه علوم موجود باید در جای خودشان اثبات شده باشند و صرف اینکه آنها را به صورت پیش‌فرض در نظر بگیرند و به نتایج آن چشم بدوزند، کافی نیست. این اصول موضوعه یا بدیهی هستند یا از مسائلی است که باید به سرپنجه عقل به اثبات برسند یا باید با استمداد از وحی اثبات شوند. بسیاری از علوم موجود چنین نیستند بلکه با پیش‌فرض‌هایی معرفت‌شناسانه، هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه که به اثبات نرسیده‌اند، بنایی رفیع به نام علم ساخته‌اند؛ در حالی که مبانی و شالوده آنها سخت لرزان است، به گونه‌ای که ادعاهای آنها با مبانی خودشان در تضاد است. برای مثال، روان‌شناسی تجربی بر آن است که روان انسان همان کارکرد مغز و سلسله



اعصاب است و چیز دیگری به نام روح مجرد وجود ندارد. این ادعای غیرعلمی در حالی است که ایشان غیر از تجربه، هیچ روشی را علمی و معتبر نمی‌دانند. حال باید پرسید: کدامین تجربه عدم روح را اثبات کرده است؟! برای اثبات اینکه روح وجود دارد یا نه، ناچار با یک مسئله فلسفی روبه‌رو می‌شوند و برای حل مسائل فلسفی چاره‌ای جز حل مسائل معرفت‌شناسی مربوط به آن نیست؛ مسائلی مانند اینکه عقل حجیت دارد و می‌تواند حقایقی را درک کند (همان، ص ۲۳۴-۲۳۵).

## ۲. تأسیس مبانی فلسفی برای اسلامی‌سازی علوم انسانی

گام بعدی در تولید علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم آن است که اصول موضوعه آنها را بر اساسی استوار بنا کنیم. اصول موضوعه مشترک میان همه علوم را می‌توان به چند دسته کلی تقسیم کرد:

مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی و مبانی دین‌شناختی.

البته این تقسیم حصر عقلی نیست و می‌توان به تناسب موضوعات و اهداف گوناگون، مبانی دیگری نیز به این فهرست افزود (همان، ص ۲۴۱).

### الف) مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی

بنیادی‌ترین پرسش‌ها در هر کوشش علمی، پرسش‌های مربوط به اصل معرفت است. مسائلی مانند اینکه معرفت انسان چیست و چند نوع است، چگونه و از چه راه‌هایی به دست می‌آید، چه اندازه و به چه علت اعتبار دارند، از چه راهی

اعتبارشان اثبات می‌شود و آیا می‌توان معرفت یقینی پیدا کرد؛ به چه علت؟ حقیقت عقل و شهود چیست؟ ارزش ادراکات عقلی چه اندازه است؟ آیا ارزش ادراکات عقلی بیشتر است یا ارزش ادراکات حسی؟ شهود عرفانی چیست و چه مقدار قابل اعتماد است؟ آیا آنچه پیامبران به‌عنوان وحی الاهی ادعا کرده‌اند می‌تواند منبع شناخت باشد یا نه و ...؟ این قبیل پرسش‌ها ما را وارد حوزه معرفت‌شناسی می‌کند (همان، ص ۳۹-۴۰).

تا این مسائل حل نشوند، نوبت به اثبات اصول موضوعه یک علم هم نمی‌رسد، چه رسد به اینکه بخواهند بر اساس آن اصول موضوعه، مسائل علمی را حل کنند. کوشش برای پاسخ به این پرسش‌ها یک فعالیت علمی است، نه یک فعالیت ایدئولوژیک از روی تعصب به اسلام و نه حتی برای تحقیق‌بخشیدن به شعارهای انقلاب اسلامی. اگر مسلمان هم نبودیم یا در سایه نظام جمهوری اسلامی زندگی نمی‌کردیم، این پرسش‌ها برای ما به‌عنوان یک انسان جستجوگر و حقیقت‌جو مطرح بود و هر فرد بی‌طرف و بی‌غرضی هم باید به‌عنوان یک کار علمی محض، از این مبانی آغاز کند که در غیر این صورت، دیگر کوشش‌های علمی وی بی‌ریشه و سست خواهد بود.

بنا بر این برای اسلامی‌سازی علوم باید ابتدا مبانی معرفت‌شناختی علوم موجود را به دقت بررسی کرد و اگر در این مبانی خللی وجود دارد، آنها را کشف، آسیب‌شناسی و اصلاح کرد. یکی از مهم‌ترین مسائل معرفت‌شناختی که نقشی اساسی در علوم گوناگون دارد، پرسش از راه‌ها و منابع معرفت است. منظور ما از یافتن راه‌ها و منابع معرفت، پاسخ به این پرسش است که آیا راه

شناخت واقعیات هستی، منحصر در حواس پنج‌گانه است یا عقل و وحی هم به‌عنوان منابعی مستقل در زمینه شناخت حقایق کارایی دارند؟

ما در معرفت‌شناسی اثبات می‌کنیم که تمام راه‌های معرفت به معرفت‌های حسی نمی‌انجامند و عقل جایگاهی مهم در معرفت بشری دارد. افزون بر این، به وسیله دلایل عقلی، اعتبار راه وحی را نیز اثبات می‌کنیم. بنا بر این نخستین گام برای تولید علم دینی و اسلامی کردن علوم، این است که مبانی علوم را با دلایل متقن اثبات کنیم. ادعای ما این است که می‌توانیم با دلایل عقلی یقینی، منظومه‌ای از علوم و معارف را ارائه بدهیم که منطقی‌ترین بحث‌ها در آن مطرح شده و به اثبات رسیده باشند و با مبانی فکر اسلامی هم‌خوانی داشته باشند. از این رو می‌توان آن را علم اسلامی یا علم دینی نامید زیرا این حقایق همان چیزی است که اسلام و قرآن کریم می‌گوید. این منظومه فکری از اساسی‌ترین نقطه در اندیشه بشر که معرفت‌شناسی است، شروع شده، در پی آن هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و دیگر علوم و معارف می‌آیند. تا معرفت‌شناسی صحیحی نداشته باشیم، نوبت به حل مسائل هستی‌شناختی نمی‌رسد و بدون داشتن فهمی صحیح از مسائل کلی هستی (فلسفه) شناخت درستی از پدیده‌ها - اعم از پدیده‌های طبیعی و انسانی - نخواهیم داشت و بدون شناخت کامل پدیده‌ها، درک روابط علی و معلولی و دیگر انواع رابطه میان آنها امکان‌پذیر نمی‌شود (همان، ص ۲۴۱-۲۴۴).



### ب) مبانی هستی‌شناختی علوم انسانی

گام دوم آن است که اصول هستی‌شناختی مورد نیاز در حوزه علوم را در یک هستی‌شناسی تحقیقی بررسی کنیم. مسائلی مانند اینکه آیا هستی در ماده و روابط مادی میان پدیده‌ها خلاصه می‌شود یا موجودات غیرمادی (مجرد) هم وجود دارند؛ در صورت وجود موجودات غیرمادی، چه رابطه‌ای میان آنها با پدیده‌های مادی برقرار است؛ آیا همه موجودات غیرمادی از یک سنخ هستند یا در میان آنها نیز تفاوت‌ها و سلسله‌مراتبی وجود دارد؛ و...؟ این سنخ مسائل در شاخه‌ای از دانش به نام متافیزیک (فلسفه اولی، الهیات بالمعنی الاعم) مورد بحث و کنکاش واقع می‌شود (همان، ص ۴۰).

پس از درک و اثبات مبانی صحیح معرفت‌شناختی، نوبت به مسائل هستی‌شناختی می‌رسد. در فلسفه از انواع هستی‌های ممکن و موجود بحث و کوشیده می‌شود تا با دلایلی قاطع و مبتنی بر مبانی معرفت‌شناختی به این‌گونه پرسش‌های زیربنایی پاسخ داده شود.

آنچه امروزه در جهان علم (خواه علوم طبیعی یا علوم انسانی) رواج دارد، با وجود ادعاهای پرطمطراق و دهان‌پرکن، از چنین بنیادهایی بی‌بهره است. درباره پیدایش جهان دو نظریه وجود دارد: یک نظریه دینی است که به آفرینش جهان از عدم به وسیله خداوند متعال ﷻ باور دارد؛ این نظریه را غیرعلمی می‌دانند چون قابل تجربه حسی نیست. نظریه دیگر که قابل قبول و «علمی» تلقی می‌شود، باور دارد که جهان در ابتدا به شکل توده‌ای از ماده متراکم بود که ناگهان در اثر انفجاری عظیم، به تکه‌هایی کوچک و بزرگ تبدیل و در فضای

نامتناهی منتشر شد و کهکشان‌ها و منظومه‌ها از آنها پدید آمدند سپس میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال گذشت تا به صورتی اتفاقی، امکان پیدایش نخستین سلول زنده در زمین فراهم شد. با گذشت میلیون‌ها سال دیگر، این سلول به موجودی مانند گیاهان تبدیل شد و گیاهان تبدیل به حیوان شدند و هر حیوانی به حیوانی دیگر تکامل یافت تا آنکه زمانی، باز برحسب اتفاق بوزینه‌ای به انسان تبدیل شد! این مبنای کیهان‌شناسی و انسان‌شناسی مدرن است. درباره این نظریه، جای این پرسش هست که این طرح بر چه مقدمه‌هایی استوار است و بر اساس چه دلایلی ارائه شده است؟ آیا ادعای علمی بودن این نظریه به این معناست که کسی با چشم آن را دیده یا در آزمایشگاهی اثبات شده است؟ آیا در اثر تجربه پیاپی به چنین کشفی نائل شده‌اند؟! مگر مسئله آغاز هستی قابل تکرار یا مشاهده آزمایشگاهی است؟ کسی که منصف باشد می‌گوید: این یک نظریه علمی نیست بلکه فرضیه‌ای است که کوشیده می‌شود به گونه‌ای تأیید شود اما این فرضیه هم بر یک پیش‌فرض فلسفی استوار است مبنی بر پذیرش اصل تصادفی یک پدیده بدون علت. این در حالی است که بر اساس یک قانون فلسفی یقینی و استثناپذیر، هیچ معلولی بدون علت پدید نمی‌آید؛ بنا بر این اثبات یکی از اساسی‌ترین فرضیه‌های علوم تجربی که پایه بسیاری از علوم است، بر پیش‌فرضی فلسفی استوار است؛ پیش‌فرضی که اصول بدیهی فلسفی آن را رد می‌کنند!

علوم رایج از اصول بدیهی منطقی تخطی کرده و پیش از اثبات اصول موضوعه خود، به اثبات و رد مطالب پرداخته است. قضایای علوم - که



گزاره‌هایی متشکل از دست‌کم یک موضوع و محمول هستند. باید با برهان اثبات شوند و برهان باید از مقدمه‌های بدیهی (اصول متعارفه) یا مقدمه‌هایی که از بدیهیات به دست آمده باشند (اصول موضوعه) تشکیل شود. این در حالی است که چنین روندی در علوم طی نمی‌شود.

در علوم انسانی هم وضع به همین منوال است. در آنجا هم باید از نقطه‌ای شروع کرد که ریشه‌ای‌ترین مسائل حل شوند و بر اساس آنها باید با طی مراحل منطقی، گام به گام پیش رفت تا به شناخت حقیقت انسان رسید. در این هنگام نوبت به طرح این پرسش می‌رسد که روح در انسان چه موقعیتی دارد؛ پدیده‌های روحی چگونه هستند؛ کدام را باید تقویت و کدام را باید تضعیف کرد؛ احساسات و عواطف را باید چگونه به کار گرفت و چگونه باید کنترلشان کرد؟ این درست نیست که بدون دلیل، گفته شود: روح همین خواص و کارکرد مغز است.

اثبات موجودهایی غیرمادی و مجرد، از زیربنایی‌ترین مسائل هستی‌شناختی است که مسائل و افق‌هایی جدید فراروی علوم می‌گشاید. همچنین در قلمرو انسان‌شناسی، اثبات روح مجردی که بتواند مستقل از بدن باقی بماند، گام اول در شناخت صحیح و منطقی از انسان را تشکیل می‌دهد. با پذیرش این حقیقت، راه برای اثبات و پذیرفتن برخی از باورهای دینی و اسلامی مانند عوالم مافوق عالم جسمانی مانند برزخ و قیامت نیز هموار می‌شود. با انکار روح غیرمادی، تمام آن باورها نیز به ناچار انکار می‌شوند، هر چند افراد به این لوازم منطقی انکار خود توجه نداشته باشند.



خلاصه آنکه، علوم رایج بر اصول موضوعه مادی‌گرایانه و هستی‌شناسی ماتریالیستی استوار شده‌اند؛ در حالی که این مبانی غیرعلمی و نادرست است. معنای اسلامی‌سازی علوم در این مرحله آن است که فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی که بر اصولی مانند ماتریالیسم و اصالت ماده استوار باشد که خلاف واقع است و اسلام هم آن اصول را نفی می‌کند، تغییر یابند و مبانی صحیح سنگ‌بنای تحقیق‌های جدید قرار گیرند. علمی دینی است که در مبانی هستی‌شناختی خود دست‌کم با مبانی هستی‌شناختی دین تعارض نداشته باشد (همان، ص ۲۴۴-۲۴۹)\*.

### ج) مبانی انسان‌شناختی علوم انسانی (فلسفه علوم)

در گام سوم، اثبات هستی و چیستی موضوع هر علم باید در دستور کار قرار گیرد. یک فیزیک‌دان باید پیش از ورود به بحث‌های فیزیکی، وجود جهان فیزیکی را اثبات کند و درباره ویژگی‌ها و مؤلفه‌های موجودات این جهان به درجه‌ای از یقین علمی برسد؛ در غیر این صورت، هر چه در فیزیک می‌پژوهد، نقشی بر آب یا حبابی تهی را می‌ماند که سرانجام چیزی از آن باقی نمی‌ماند. در علوم انسانی هم، یک محقق باید ابعاد وجودی انسان را درست بشناسد، تعامل و فعل و انفعالات موجود میان بدن و روح را درست درک کرده، مورد

\*. برای اطلاع بیشتر از مبانی هستی‌شناختی علوم انسانی ر.ک. به: دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، فصل دوم.

توجه قرار دهد. این دسته از مسائل اغلب در «فلسفه علوم» بررسی می‌شوند و برای این کار، از استدلال‌های عقلی و شهودهای عرفانی (روش‌های تجربه روحی) بهره برده می‌شود تا بتوان، برای مثال، وجود روح و ارتباطش با بدن را به درستی تبیین کرد (همان، ص ۴۰-۴۱).

علوم انسانی علمی هستند که رفتارها یا حالات انسان‌ها را بررسی می‌کنند و بر اساس آنها علمی دستوری را پدید می‌آورند و توصیه‌هایی برای اخلاق، سیاست، اقتصاد، مسائل خانواده و ... ارائه می‌دهند. سیر منطقی اقتضا می‌کند که پیش از تحقیق در این دسته از علوم، افزون بر اثبات مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی، در حوزه انسان‌شناسی به تحقیق بپردازیم تا حقیقت انسان را شناسایی کنیم. این سه حوزه علمی به ترتیب بر تحقیق در مسائل علوم انسانی تقدم دارند.

حل مسائل انسان‌شناسی پیش از ورود به بحث‌های علوم انسانی از دو جهت ضرورت دارد: الف) برای تبیین پدیده‌ها و روابط انسانی نیازمند شناختی صحیح از انسان، ابعاد وجودی‌اش، جنبه‌های اصلی و فرعی وجود وی و ظرفیت‌ها و محدودیت‌های اویم. ب) نیاز علوم انسانی دستوری به معرفتی کامل از حقیقت انسان و سرانجام وی است. علوم انسانی دستوری بر شالوده نظام ارزشی استوار می‌شود. در فلسفه اخلاق و ارزش‌ها اثبات شده است که ارزش‌ها دستورالعمل‌ها در صورتی از پشتوانه واقعی و عقلانی برخوردار خواهند بود که بر حقایق نفس‌الامری و واقعی استوار باشند. از آنجا که اخلاق و ارزش‌های مربوط به انسان، ناشی از رابطه میان رفتار اختیاری‌اش با کمال‌نهایی وی

هستند؛ بنا بر این باید انسان، کمالات ممکن برای وی و بالاترین حد ممکن برای کمالش را شناخت و این مسائل در انسان‌شناسی کنکاش می‌شوند (همان، ص ۲۴۹-۲۵۰).

انسان‌شناسی به معنای سلسله مسائلی که محور آن انسان بما هو انسان است. انسان‌شناسی مادر دیگر علوم انسانی است. در انسان‌شناسی اثبات می‌شود که انسان دارای ابعاد گوناگون وجودی و برخوردار از بعد مادی، معنوی، فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی و ... است. آنگاه بر همین اساس دیگر شاخه‌های علوم انسانی شکل می‌گیرد و هر علمی، جزئیات و مسائل یک بعد را مورد بررسی قرار می‌دهد (دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، ص ۴۸-۴۹)\*.

#### (د) مبانی دین‌شناختی علوم انسانی

یکی از پیش‌فرض‌های سخن‌گفتن از علم دینی یا اقدام به اسلامی‌سازی علوم آن است که موضع خود را درباره سرچشمه دین مشخص کنیم و به این پرسش پاسخ دهیم: آیا دین یک حقیقت الاهی است یا ابزاری ابتدایی و دست‌ساز بشر برای حل برخی مشکلات ساده انسان‌های نخستین یا بازیچه دست قدرت‌ها برای تخدیر توده‌ها؟! برخی فیلسوفان سکولار «دین» را برساخته‌ای غیرعلمی،

---

\* جهت اطلاع از برخی مبانی انسان‌شناختی اسلامی ر.ک. به: دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، ۱۳۸۹، ص ۵۴-۷۴.



غیرواقع‌نما و فقط حاکی از سلیقه‌ای خاص می‌دانند که نه دلیل دارد و نه با دلیل قابل اثبات است. آنان دین‌ها را قابل مقایسه با امور ذوقی می‌دانند که هر کس بر اساس گرایش روانی خود یکی را برمی‌گزیند و به آن دل می‌بندد، بدون آن که آموزه‌های هیچ‌یک از آنها نسبتی با واقعیت‌ها داشته باشند. از سوی دیگر، بسیاری از جامعه‌شناسان می‌پندارند دین یکی از مراحل تکاملی فکر بشر و هم‌تراز سحر و جادو است که بعد از مرحله اندیشه اساطیری و پیش از مرحله اندیشه فلسفی قرار داشته است؛ در حالی که امروز نوبت فلسفه هم گذشته است، فقط باید به علم تجربی اتکا کرد. در نتیجه باور به دین ناشی از عقب‌ماندگی فکری است! بعضی نیز مانند مارکسیست‌ها دین را افیون توده‌ها (و حکومت‌ها) خوانده، با زدن برچسب ایدئولوژی بر پیشانی دین، آن را ساخته و پرداخته حکومت‌ها برای بهره‌کشی از ملت‌ها معرفی می‌کنند.

بر اساس هیچ‌یک از تفسیرهای پیش‌گفته، سخن گفتن از علم دینی یا اسلامی‌سازی علوم معنایی معقول نخواهد داشت بلکه تعبیری معماگونه و خودمتناقض خواهد بود. علم دینی در صورتی معنایی معقول خواهد داشت که دین حاکی از حقایقی باشد که از سوی خداوند علیم و حکیم ﷺ نازل شده است. ایمان به حقایقی مانند خداوند متعال ﷻ، وحی، و حیات اخروی، رابطه میان زندگی دنیا و آخرت را چون پیوستاری ترسیم می‌کند که اعمال اختیاری انسان در این جهان نقشی اساسی را در تکامل یا انحطاط نهایی وی ایفا می‌کنند، رفتارهای وی می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدیش اثرگذار باشند و دین برای هدایت بشر به قدم گذاشتن در راهی است که به سعادت می‌انجامد. در این

صورت است که همه افعال انسان رنگ ارزشی به خود می‌گیرد و دین حق دارد درباره آنها قضاوت کند.

با توجه به اینکه علم هم در برخی از حوزه‌هایی اظهارنظر می‌کند که در قلمرو دین می‌گنجند، احتمال تعارض میان یافته‌های علمی و آموزه‌های دینی وجود دارد، همانگونه که ممکن است در بعضی از مسائل میان این دو روش توافق وجود داشته باشد؛ برای مثال، در متون دینی اسلام، راجع به حقیقت انسان مطالبی وجود دارد که با برخی از نظریه‌های مطرح در علوم انسانی سازش ندارند. تشخیص موارد توافق یا تخالف نظریه‌های علمی با آموزه‌های دینی و داوری میان آنها نیازمند مطالعه‌ای عمیق و جدی است و در این باره باید از ساده‌انگاری و قضاوت‌های سطحی به شدت پرهیز کرد. باید با استفاده از روش صحیح، دیدگاه دین را از منابع معتبر و اصیل درباره موضوعی خاص به دست آورد. از سوی دیگر، باید نظریه علمی مورد نظر را با توجه به پیش‌فرض‌ها و اصول موضوعه آن به درستی تحلیل کرد. آنگاه نوبت به مقایسه این دو می‌رسد تا مشخص شود آیا نظر دین با نظریه علمی پیش‌گفته موافق است یا تعارض دارد و اگر تعارض دارد این تعارض در کجا و چه مقدار جدی است؛ آیا این تعارض سطحی و قابل رفع است یا اصولی و اجتناب‌ناپذیر؟ (همان، ص ۲۵۱-۲۵۳).

یکی دیگر از مبانی دین‌شناختی برای علم دینی، باور به دین‌حداکثری است، به این معنا که دین در تمام عرصه‌های زندگی انسان حضور دارد اما نه به معنای آنکه مسائل را از لحاظ کیفیت وقوع خارجی و کم و کیف تحقق آنها بررسی



کند بلکه به این معنا که دین از لحاظ ارزشی و ارتباط مسائل با سعادت و شقاوت ابدی انسان داوری می‌کند و کلیات معارف مربوط را در اختیار وی قرار می‌دهد و تطبیق این قواعد کلی بر موارد جزئی باید بر اساس روش اجتهادی انجام شود؛ بنا بر این علم، صنعت و هنر باید در حیطه قلمرو خویش کار خود را انجام دهند و در این محدوده نیازی به دین ندارند اما دین در همه مواردی که با افعال اختیاری انسان سروکار پیدا می‌کند، می‌گوید: اگر کار را این طور انجام دهید باعث سعادت می‌شود اما اگر به گونه‌ای دیگر انجام دهید، باعث شقاوت است؛ پس دین در تمام عرصه‌های زندگی به این معنا حضور دارد. موضوعات علمی تا جایی که با سعادت و شقاوت انسان ارتباط پیدا نکنند، به‌طور مستقیم به دین ارتباط پیدا نمی‌کنند. کیفیت تحقق یک پدیده و ارتباط آن با دیگر پدیده‌های طبیعی، خودبه‌خود ربطی به دین ندارد. حیطه وظایف دین از جایی آغاز می‌شود که پای مسائل ارزشی در موضوعات علمی به میان می‌آید.

البته گاهی دین از سر تفضل، با بیانی ارشادی به برخی مسائل علمی اشاره می‌کند که آن هم اغلب مقدمه‌ای برای هدف اصلی دین و راهنمایی به راه‌های سعادت و شقاوت است. مثل اینکه دین برای هدایت انسان به طرف اندیشه، شناخت عمیق‌تر و عبودیت کامل‌تر خداوند متعال ﷻ، نمونه‌هایی از نعمت‌های خداوند متعال ﷻ را در آفاق و انفس بیان می‌کند تا انسان خداوند متعال ﷻ را بهتر بشناسد، درباره حکمت‌های وی بیشتر فکر کند، درباره نعمت‌های وی بیشتر بیان‌دیشد تا انگیزه‌ای قوی‌تر برای شکرکردن پیدا کند و به این وسیله به سعادت خود نائل شود. این‌گونه بحث‌ها، در صورتی که از نظر سند و دلالت

کامل باشند، حق و مطابق با واقع هستند و باور به آنها به‌عنوان بخشی از محتوای وحی لازم است اما اصالتاً جزء دین نیستند بلکه بالعرض و برای یک هدف دینی بیان شده‌اند.

مشابه این رابطه در علوم انسانی و اجتماعی نیز وجود دارد؛ برای نمونه، در بحث‌های اقتصادی تا جایی که به قوانین علمی اقتصاد مربوط می‌شود، میان بازار مسلمانان و غیرمسلمانان تفاوتی اساسی وجود ندارد. هیچ‌کس انکار نمی‌کند که سازوکارهایی بر روابط اقتصادی میان انسان‌ها حاکم است که می‌توان با استفاده از روش‌های علمی آنها را کشف و تبیین کرد اما نقش دین در مسائل دستوری یا توصیه‌ای اقتصاد تجلی می‌کند. هنگامی که پا را از توصیف روابط اقتصادی و تبیین قواعد کلی حاکم بر آنها فراتر می‌نهیم و به هنجارها و دستورالعمل‌های اقتصادی می‌پردازیم که مکاتب اقتصادی را از یک‌دیگر متمایز می‌کند، نقش آموزه‌های دینی در تشریح نظام اقتصادی اسلام روشن می‌شود. مکتب (یا نظام) اقتصادی اسلام بر ارزش‌هایی خاص استوار است که بر تمام ابعاد فعالیت‌های اقتصادی مسلمانان (مانند کمیت و کیفیت تولید، نوع کالا، هدف از تولید، قیمت‌گذاری، چگونگی رقابت و فروش) اثر می‌گذارد؛ بنا بر این هنگامی که می‌گوییم: اسلام در تمام شؤون زندگی انسان از جمله مدیریت خرد یا کلان، رهبری جامعه و روابط بین‌الملل، قانون و ... سخن دارد، به این معناست که بالاترین نقش آموزه‌های اسلام به‌عنوان یک دین، تأثیرگذاری آن از راه «نظام ارزشی» است که در دستورالعمل‌ها و احکام مربوط به این روابط تجلی می‌کند (همان، ص ۱۳۱-۱۳۵ / همو، ۱۳۹۱، ص ۲۷-۲۸).



شاید این شبهه به ذهن خطور کند که خارج کردن برخی از معارف و احکام عقلی و تجربی مانند بعضی از احکام عقلی فلسفه، منطق و ریاضیات و برخی مطالب پزشکی و مانند آن - از دایره دین، مستلزم محدود کردن قلمرو دین به امور اخروی و درغلتیدن به وادی سکولاریسم است! اما دقت در نکاتی که به آنها اشاره شد، این توهم را رفع می‌کند. قلمرو دین همه عرصه‌های زندگی را در برمی‌گیرد اما این شمول به معنای آن است که دین رابطه آنها با سعادت و شقاوت انسان را در نظر می‌گیرد، نه اینکه روابط فقط مادی و دنیوی میان پدیده‌ها و رفتارها با نتایج این جهانی آنها را بررسی کند. رسالت دین این نیست که مهندسی، آشپزی، خلبانی، کشتی‌رانی یا ... به انسان‌ها بیاموزد زیرا خداوند متعال ﷻ برای شناخت و انجام این امور ابزارها و راه‌های مناسبی را در اختیار بشر قرار داده است. بعضی از این مسائل مانند بحث‌های کلی متافیزیک، ماهیتی عقلی دارند و راه شناخت و حل آنها روش عقلی و فلسفی است. برخی دیگر مانند مسائل علوم طبیعی ماهیتی تجربی دارند و راه کشف روابط و حل آنها تجربه حسی است. دین وظیفه‌ای برای تبیین پدیده‌های طبیعی از راه کشف روابط علی و معلولی میان آنها بر عهده ندارد. این نگاه به دین و رابطه آن با ساحت‌های گوناگون زندگی کاملاً برخلاف بی‌ش سکولار است. طبق سکولاریسم، دین حق دخالت در اقتصاد، سیاست، هنر و مانند آنها را ندارد و باید کار را به اقتصاددان‌ها، سیاست‌مداران و هنرمندان واگذارد. از نظر سکولارها، یگانه حوزه‌ای که به دین مربوط می‌شود، حوزه رابطه شخصی با خداوند متعال ﷻ است (البته به فرض آنکه وجودش را بپذیرند). اما ما باور



داریم دین در تمام صحنه‌های حیات فردی و اجتماعی حضور دارد اما نه به این معنا که جای علم، فلسفه یا هنر می‌نشیند بلکه به این معنا که وجه ارزشی آنها را بیان می‌کند. وظیفه اصلی دین هدایت انسان در تمام عرصه‌هاست و این مطلب با ادعای سکولارها فرسنگ‌ها فاصله دارد (همان، ص ۲۱۴-۲۱۲).

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در بحث از رابطه علم و دین، باید همه این مراحل و مراتب گوناگون علم را در نظر گرفت و رابطه هر یک از آنها را با دین سنجید. از سوی دیگر، دین با تعاریف گوناگونی که برای آن شده و عناصر گوناگونی که برای آن در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند روابطی متنوع را با هر یک از مراحل و معانی علم داشته باشد. از این رو، قضاوتی کلی درباره رابطه علم و دین، قضاوتی خام و غیرعلمی خواهد بود بلکه بحث منطقی از چنین رابطه‌ای اقتضا می‌کند که از یک سو، ابعاد گوناگون علم و معانی گوناگون آن را از یک‌دیگر تفکیک کنیم و از سوی دیگر، تعاریف گوناگون دین و اجزای گوناگون آن را به‌طور مجزا در نظر بگیریم و رابطه هر یک از گزینه‌های ممکن را با یک‌دیگر بسنجیم. سوگمندها، بسیاری از کسانی که در این باره به بحث نشست‌اند و به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند، به این نکته کمتر توجه کرده‌اند و همین خود سرچشمه سوء تفاهم‌ها و اختلافات بیشتر شده است (همان، ص ۴۱).



## منابع و مأخذ

۱. دبیرخانه همایش مبانی فلسفی علوم انسانی؛ جستارهایی در فلسفه علوم انسانی از دیدگاه حضرت آیت‌الله مصباح‌یزدی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۹.
۲. مصباح‌یزدی، محمدتقی؛ رابطه علم و دین؛ تحقیق و نگارش: علی مصباح‌یزدی؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۲.
۳. —؛ «نقشه راه برای تولید علوم انسانی اسلامی»؛ در گفتگوهای همایش مبانی فلسفی علوم انسانی، به کوشش: محمود نمازی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۱.